

اصول عمل در باب استصحاب ، تمسیر و ...

اصل در طهارت مختلف به کار برده ، اصول فقهیه ، اصل در باب اصول فقهیه

- به معنای ظاهر و اجماع است یعنی ظهور لفظ در یک معنا (اصول فقهیه : احوال العقیده)

احوال الطهارت ، احوال الطهور و ...) ، معنی حقیقی رجعت در در معانی

ظاهر ، معنی ظاهر ، رجعت در در خاص شریعتی باشد ، اگر تمسیر در کلام

قانونی در باب است بر معنای حقوق تفسیر کنیم

- در قیاس هم اصل داریم ، اصل که مقابل آن فرع است ، اصل حکم

آنچه مشفوع است و فرع چیزی که حکم آن شخصیت و ماهیت داریم

حکم فرع ملا از اصل میراث

معادله در حالت خوب و بد و در صورتی که علت فقداً بقدر باطل است

حکم ↑ و اصل است علت فقداً فقداً که منتهی به احوال است یعنی

در قیاس حکم دلیل می باشد در مورد جنون چیزی می باشد

حکم معادله با عقیدت چیست ؟ من بینم عقیدت ، من است و

بیهوش و خوابیده ، ناقصاً فقداً باطل ، من به واسطه فقداً

فقداً این معادله را هم باطل در نظر داریم

معانی بعد از اصل ، در اصول فقهیه است که حکم ظاهر است یا

دلیل است به چیزی گفته شده به چیزی که طبعاً کانتیغیتی از واقعیت

نزداد و کتب استعلامیه و اقصیه برساند یا نرسد (۵۰ ، ۵۰)

۵۰ / اصل برائت جاریه و اقصیه برساند یا نرسد

این اصل به دلیل نفی شود که هیچ گونه کاشفیه از اقصیه ندارد و صرفاً

به دفع حیران و بطلان کتب برای کتب اقصیه به آنجاء مراجعه کنیم

ما شیعیه که معتقدیم حکم در مورد هر مانعی یکی است و ما معتقدیم در

اهل سنت عقیدت حکم در آنکه در یک موضوع مستند باشد اما این نیز

معتقدیم حکم ظاهر است که به راه جمیع رفته یا به حکم فرائض است که به خلاف

است . البته معتقدیم که به ظاهر و جمیع حکم از برائت کرد یا نه موافق

نمی باشد . معتقدیم طبق احکام ظاهری عمل کرده و نه به اقصیه نرسد ، پس

موافق نمی باشد ، بقول حکم ظاهری از برائت کرد .

غالباً معتقدیم بر این اصول اربعه به حکم اقصیه و مستند است اما ظاهری عمل کنیم

تلاش در ادله ، حکم اقصیه خدا را بپایان نرسد و است به حکم اقصیه خدا جاحل و فاجر

را می که شرح جوییم این معتقدیم نزد عمل کنیم بر طبق احکام ظاهری است

که این احکام ظاهری می باشد اصول علیه است که نفی مانع از اقصیه نیست

شاید علامه به اقصیه برساند یا نرسد بلکه صرفاً برای پیروی

آنچه از سر نهی به آنجاء مراجعه کنیم

مسئله مجتهد هم به استعمال وظایف طاهره مباح است (۱) طاهره حرام است) در این

المجره طاهره است نه دلالت.

اصل حیث، طهارت مقابل اصل حیث؟

درین به معنای اعم تقیید: ۳ قسم تقیم هست که اصل خبری است.

۱- اصل (درین به معنای اعم)
۲- لغات (درین به معنای لغات)
۳- لغوی (درین به معنای لغوی)

درین اینجا معنای اعم است
درین اینجا معنای اعم است
درین اینجا معنای اعم است

درین به معنای اعم (درین به معنای اعم) یا معنی که از نظر استاد است، درین به

معنی اخف و اعم است و از طرفی این که در اینجا لغات و معنی است

علاقمه و معنی (درین به معنای اعم)

درین به معنای اخف به خبری تقید است که دلالت یا کاشفیت آن از واقعیت

تام، یقین و قطع است. معنی قرآن درین به معنای اخف است

ش خبر مستتر که دلالت آن بر حکم واقع و قطع است. مثلاً این

اصل ۱- البیع، قطعاً بیع حلال است و به لحاظ کاشفیت از

واقعیت که دارد، اثبات کننده حکم شرعی است و حکم واقع را می‌رساند

لغات به دلیل تقید است که کاشفیت آن از واقعیت ناقص است و کامل

کامل نیست، اگر چند امارات است و اگر سطر آوار هم باشد کاشفیت از واقعیت
 قطعی نیست و ممکنه مقرر خلاف واقعیت اقرار کند. بیند در شمارش در
 کاشفیت از واقعیت قطعی نیست و شاید درست تلقی و طری است.
 اماره تراش، دلائل بر واقعیت طری است. اماره بر، تعرف نشاء مالکیت
 است، اما افلاسی هستند که بدیند و توقف دارند و مالک نیستند
 امارات چند شکل تقیم بندی دارد

لکه یک نعل ← سفید ← کائف از شطری و انبث است و معانی است
 لکه حلی ← کائف از حکم است و انبث است و حکم از
 که امارات بالا هم سفید است. امارات حلی که حکم را اثبات می کند و
 از جمله طواهر الفاظ، که طواهر الفاظ تراش حجت است یا نه؟ همانطور که
 صفی تراش حجت است آیا بر اساس طواهر و توان حکم دارد و حجت است یا نه
 غالباً نه زیرا طواهر الفاظ تراش نیست حجت است و همچنین در حجت
 طواهر الفاظ سیر و بیان عقلات. عقلات عالم به طواهر الفاظ محدود ترند
 و تراش به تراش حجت و درک استفاده از کثیر حجت به صفی تراش
 اعتماد کرد. هر مشکلی با صفی تراش خود را نمی تواند حجت بیا که کند و تراش
 حجت می تواند با صفی بیا که کند یا مانند تراش نمی تواند از کثیر حجت از طواهر استفاده
 می کند، مثلاً هم با طواهر مقصور خود را از کثیر حجت تراش

از ظاهر برداشت باید مرئوسه بیاید ، پس ظاهر الفاظ از ظاهر ظاهر الفاظ

توضیح که ظاهر حکم است محبت است (بالتوجه به بیان عقلا)

معنی به کلام گفته شد که دلالت آن بر برداشت از ظاهر ظاهر الفاظ است و جمع

احتمال خلاف برداشت نیست ، اما ظاهر از معنی خود نیست و احتمال خلاف آن هم وجود

دارد ، محال به کلام گفته شد که معانی مشخص نیست و معنی چند

چیز دارد ، مثلاً دست زن در دست ساقی را قطع کند ، خوب

از کجا قطع کند ، که باید سوایات بیاید که از حالت احوال در بیاید و نیست

معنی ، کلام که معانی روشن است و احتمال خلاف آن هم وجود دارد و

حتی مرئوسه وجود دارد که احتمال خلاف برداشت از ظاهر ظاهر الفاظ است ، مثلاً

اشتباه ، وقت ~~مستند~~ مستند نفوذ معامده است که در منابع مورد معامده

باشد ، احتمال معامده که معنی ظاهر ظاهر الفاظ است ، بلکه معنی

مطلوع سند نظر محسوب است . نیز معامده آن که منابع آن مشخص نیست و جمع

نیست و باطل است .

باین از کلمات ظاهر ظاهر الفاظ است که برای همه محبت است .

خبر واحدی افاده حکم دیگر است که ظن است (هم معنی رحم ظاهر خبر واحد ظنی

است) آیا مجتهدان توانستند برای خبر واحد حکم صادر کنند یا نه ؟ آیا خبر واحد خبری

در ظاهر محبت است ؟ نه . با معنی مخالف است آنراست فاسق برای

خبر آورد تحقیق کنید که حجت بودن را اثبات کند

اجماع منقول: خبر دلاعه حجت است باینکه ۹ حجت منقول از خبر دلاعه است پس
مصدق از خبر دلاعه است و حجت است

شعرت که اماره این حکم است حجت است باینکه ۹ شعرت در سه قسم است:
ردای، محلی، فتوای

شعرت ردای: ردای که اکثر روایح حدیث بیایک حکم کنند
شعرت محلی: اکثر فتوای ردای علی کسب و آنرا معیار فتوای اکثر دین
شعرت فتوای: فتوای که مشهور است

شعرت ردای: ردای که حضوراً از متصل به زبانی معصوم باشد حجت
است، اما شعرت فتوای به نظر رسد که حجت نیست. (از من معتقدند به حجت
اندر فقهین نه تواند یافتیم یک فتوای مشهور، حکم فتوای دینی بدین)

آزبان که زاین، وحدت روح شده الزام آمدنیست
اماره حکم دیگر قول لغوی است، قول یک کارشناس لغت، اما معتقدند که

برای قول یک کارشناس حکم بدین؟ اعتدال بود و در، بر فرض تونی حجت
است بر فرض تونی حجت نیست، بر فرض تونی از باب کارشناس

بدین حجت است اما بر فرض انرا قبل نمی کنند، لکن حجت قبل دارند
اما آخوند قبل نمی کنند و حجت نمی دانند، از باب تفاوت قول لغوی

دلاعه از نادیده ماندن
STYLE UP! BRIGHT STAR

تقسیم میراث
 شریعت
 قانون
 قصاص

تقسیم اماره طهر انداز است. آیا طهر حرام است؟ اصل بر عدم محبت طهر است
 و در این طهر انداز است باشیم باید سرانجام قطع بود. اصل بر عدم محبت طهر است و بدانند
 و در این طهر انداز است باشیم که در این طهر انداز است باشیم که در این طهر انداز است باشیم
 اماره معینه طهر است و به طهر نمی توان عمل کرد. مگر آنکه رجوع به سابقه است و در این
 طهر را به ضرر علم پذیرد. آن عمل که خود علم و یقین نیست به ضرر
 علم است یا زمان که خلاف آن ثابت شود. رجوع یا شرح است یا مانع
 یا هر دو (امارات شریعتی غالباً قانونی اند) در واقع شرح عمل تقسیم کند
 یا انجام دهد. اماره ۹. کاشف است شرح می دهد و مانع ۱۰ را مانع
 می داند و اماره ۱۰ مانع است. اصل بر عدم محبت تقسیم است مگر شرح حرام کند.
 امارات شریعتی زیادند که مثل اماره بدید -
 امارات قانونی که مانعند از آنها را حرام کرده. مثلاً آنکه هر کسی را به ضرر
 علم می شود. فرض بر این است که هر چه مردم بر آن عمل می کنند در این
 باب عمل خودش را ثابت کند. اماره مدیونیت: هر کس مالی به دیگری بدهد
 یا هر چه مردم ترجیح است یعنی معائن نبود در تمام اطمینان است که

اعمال مبرورین گفت و شنید، لذا اثر من ادعا کنم که ترفیع بوده و باید پس برحق باقی
اثبات کنم که ترفیع بوده و مانده از دریافت کشته حاکمیت کند.

اعمال عقاید (تجرباتی) نظر خاص درین بزرگ است. قضا و قدر است و درین
ارواح و احوال

در دست بر حاکم، روح انسانیت و در دست که به حاکم قاعدتاً دست لایق

و تندرست که اثر دست خودش بود پس دریافت شد، و تندرست و در دست با هم، و این

نکته را در نظر و درین بزرگویت است.

اصل هیچ چیزه کاشف از واقعیت ندارد و درین دفع سرگردان نماند و حکم و نظر
به این عمل که کشته

اعمال محترمین عبارت است از اصل و درین کاشف از واقعیت بود که اصل که لایق

که گفتار از واقعیت که کند هر چند ناقص، اما اصل کاشف از واقعیت نیست

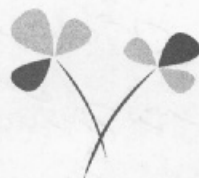
عادت و در اینک اعمال اثبات کشته و لوازم عقل خود را است، اما اصل اثبات

کشته فقط لوازم شرعی به واسطه حجت و اثبات کشته و لوازم عقل نیست.

اشتراک، هر دو اثبات کشته و لوازم شرعی به واسطه خودی هستند و هر دو

اصل اثبات کشته و لوازم شرعی به واسطه خودی است، اما هر دو اثبات کشته و لوازم

شرعی به واسطه خودی است، پس اصل برائت محلی است.



امار علاء بر لولم عشق بر لولم شریع بر واسطه اثبات گفته است و ثابت می کند
 اما علاء بر توانم ضایع اثبات کند؟ بله، چنین گفتند واقعیت می کند ضایع اثبات می کند
 اما اصل چنین حاصل گفت واقعیت نیست، ضایع را اثبات نمی کند، چنین
 خاطر لولم عشق آنچه ثابت نیست، اما امار چنین حاصل گفت واقعیت می کند
 و توانم لولم عشق آنرا اثبات کند، فلا ای حیات که مقتود الاثر را با استقامت
 و شایسته ثابت کرد؟ خیر، استقامت با ثبات واقعیت بر لولم عشق اثبات می کند
 سوال زنده را نه توانم یک تقسیم کرد، اعدا مقتود الاثر را نه توانم تقسیم کرد
 و نه توانم زنده نمی توانم با کسی ادغام کند، نه مقتود الاثر را نه توانم ادغام کند
 اثر به یک استقامت حیات مقتود الاثر را نه توانم تقسیم کرد، حیات زنده است
 و نه توانم گفت حیات را نه توانم تقسیم کرد، حیات را نه توانم تقسیم کرد
 اندر اثر زنده شریعت بر اثر واقعیت می کند، فلا بد مقتود الاثر را نه توانم تقسیم کرد
 شد، ۱۰ م مقتود الاثر را نه توانم تقسیم کرد، با استقامت حیات می کند، ۱۰ م مقتود الاثر را نه توانم تقسیم کرد
 واجب بر زنده شد، اما اثر زنده بیادینه ضایع به ۲۰ م مقتود الاثر را نه توانم تقسیم کرد
 بوده دیدیم، ۱۰ م مقتود الاثر را نه توانم تقسیم کرد، و نه توانم تقسیم کرد
 فلا بد این مقتود الاثر را نه توانم تقسیم کرد، اما زنده زنده شوهر را نه توانم تقسیم کرد
 چنین حیات شوهر را نه توانم تقسیم کرد، اما زنده زنده شوهر را نه توانم تقسیم کرد
 اما اثر زنده آمد و گفت شوهر را نه توانم تقسیم کرد، اثبات شد

جل بہ رافیت است و لغات کتب الفہامیہ کہ در این لغات حدود و مقرر

اصل عملی

در این در بیان است

نیز تقدم حکومت یعنی لغات حکومت در زیر اصول عملی یعنی در این حاکم

مصلحت در محکوم یا تصحیح که در جاهای ترسم و در اصل حکومت مأمور لایق

بر تدبیر ، لایق حاکم و تدبیر محکوم است و ظاهر ترسم و در اصل

افادت --- این صواب و غلط و در این صواب و غلط

در این ترسم ، در این الطواف الطواف ، الطواف طواف است

در این دم مکرر در این ^{اول} ایضا ذکر و در این طواف طواف است

آنچه باین ترتیب ، یعنی مکرر مکرر ترسم

طواف طواف ، باین در این ترسم ، باین در این ترسم

در این دم مکرر در این در این ترسم

تحقیق خاص و یاد و برزخ از این ^{حکم عام} خارج که در این

حاکم برزخ از افراد عام از مصلحت عام خارج که در (حکومت)

① اکرم العباد --- در این ② الفاسق مصلحت تحقیق است و در این

در دم تلفه فاسق عالم نیست ، و در عالم است و اکرم آنکه لازم نیست

③ الفاسق نیست عالم ، فاسق عالم نیست ، یعنی فاسق از مصلحت خارج

تعارف خدمت و کتب

حکومت محمود دین را کما حق الله و ما حق تعالی کند، اما تحقیق فقط محمود نام کند

اصل محله به اوست تقیم و شوز

محرمه : اصل محله ای که تا اندک این اواخر گفته و قیاس کنند به اندک
 لغات مستند و کاشفیت از واقعیت آحادی در کائنات بین نه نما
 بیایم گفته حکم ظاهر و شعور کنند و گفته ما را ظاهر اول تا
 اندک این کاشفیت از واقعیت در نظر بعضی مثل لغات و ش
 اصل استصحاب، که هر که در این راه بخواه تحقیق سابق بلند کرد
 واقعیت هم جمع است. اگر چیزی واقع شد احتمال با آنکه از زوال
 است که با عقل بشری و دانش جماعت است. به این استصحاب
 عرض اصول محله و در این لغات است و در قیاس نیز استصحاب
 در اصول محله استصحاب بر سایر تقیم دارد. حیرت انگیز که
 گفت از واقعیت دارد بر سایر تقیم دارد و در این لغات نامزد شرح است.
 اگر محتمل و اصل بدانیم، اصل محرمه است و هیچ امر از گفته واقع است
 و اعمال صعب درم نیز از غیر جمع است.

① کائنات
 واقع
 ② بیایم حکم ظاهر



قطر
 بیایم حکم ظاهر

و بعد از آنکه ظاهر است که گفت در واقعیت ندارد. مثلاً لجاج صفی
ظاهر احوال است. ممکن است واقعیت همین باشد و ممکن است
حکم دلقر خدا حجت باشد و محقق بر این اصل بر آن به خطا افتد یا

(۱)

اصول عملی — عقده: یعنی دلیل اثبات انجاء عقل است من این بخیر
صحنه دلیل اثبات گفته اند که عقل است. حرفه شریک م
نظراً در روایات مقامها و رجال دانی باشد مضمناً که به شرح
را انتقاد کنند. پس خود تقصیر یا حق شریک م

شده که دلیل اثبات آن شیخ است من استصحاب که بر
استصحاب هم عقده که در آن دلیل آمد و قلاً بر توان به عنوان
حاجه واجب ما از هم خود شیخ ظاهر شد پس عقده م است پس ما بعد
انکه شریک باشد شیخ ثابت شد با عقل هم اثبات شد و بعضی را
با شک تقصیر نکنیم.

عقده دشمنی است بر آن که بر این اثبات آن شیخ هم ادله عقده داریم

هم شریک (یا اصل اصیاط) هم تراش روایات داریم
هم عقل آنها را اثبات کنیم.

اصل محل تقیم دوت به

حکم که ادب است گفتو حکم است. بر است حکم است، هر چند در مملکت
حکم کار بردارد. هر چند حکم، حکم است که حکم است، حکم است که حکم است
حکم است که حکم است، حکم است که حکم است، حکم است که حکم است

مطلوب که ادب است گفتو مطلب است، حکم است که حکم است، حکم است که حکم است
حکم است که حکم است، حکم است که حکم است، حکم است که حکم است
حکم است که حکم است، حکم است که حکم است، حکم است که حکم است
حکم است که حکم است، حکم است که حکم است، حکم است که حکم است
حکم است که حکم است، حکم است که حکم است، حکم است که حکم است
حکم است که حکم است، حکم است که حکم است، حکم است که حکم است
حکم است که حکم است، حکم است که حکم است، حکم است که حکم است

حکم - مطلب که حکم است گفتو حکم است و حکم مطلب است
استعجاب که استعجاب است حکم است و مطلب است

اگر احتیاط ممکن باشد، مثلاً در نیم ظهر جمع نماز واجب است، این بر وجه
 شک نداریم، اما نه داریم نماز جمع یا نماز ظهر، پس احتیاطاً کنیم در هر دو نماز خوانیم.
 شک نیست محذورین از مواردی است که احتیاط ممکن نیست، شک نیست بر وجه
 عدوت، نه داریم عمل واجب است یا حرام؟ و شک در دفع است (کافر و بدعت)
 واجب است یا حرام نه توان جمع بود، جمع کردن یعنی فعل حرام یا ترک
 ممکن نیست، اینها به سراج مشهور است
 دسته تیر بر روی شک داشته داریم.

شک داشته بدعت

شکات متوجه به علم اجماع

شکات بدعتی که حمله با علم اجماع نیست، شک در حرام بودن السعال رضائیه
 شک در حرام بودن بدعت تقاضی مصدق، علم اجماع نداریم نیست به آنها

اما برخی از شکات ظاهر از علم نیست، اجماعاً نه داریم ظهر جمع نماز واجب است اما
 نه داریم نماز ظهر است یا نماز جمع است نه شکات متوجه به علم اجماع
 نه داریم به حکام اما مقدور نیست نه داریم و



اصل برائت

- که در جائی که شک در توجیه تکلیف به مکتف داریم به اصل برائت رجوع می کنیم . آیا انکار
 وظایف حریم است یا نه ؟ قرآن شریف در این حریم است یا نه ؟ غرض از حدیث در عصر غیبت و غیر
 است یا نه .

به اصل جوهرت و صیغه واجب شک داریم .

- اصل برائت در سنجات بودن کاربرد دارد در سنجات موضوع به علم اجماع در صیغه
 اصل سراج احتیاطی در صیغه سراج تحسین داریم .

شک در تکلیف انواع دارد

شک در تکلیف حکمیه به وجوب / تحریم / تنگی / مجوز
 شک در تکلیف مطلق به وجوب / تحریم / تنگی / مجوز

شبه حکمیه است به حکم برادر و شک داریم ، انکار وظایف ، در باب غرض
 شبه مطلق است حکم را می دانیم ، است به مطلق برادر داریم .
 دسته بندی دیگر برین شبه مطلق است در نظر برائت .

شبه مطلق به مطلق

مطلق

مطلق از مطلق با خواهر خاص حکم است پس شبه حکمیه ندارد ، اما غرض

این فرد خاص فواحش را است ایانه که فردا در ۲۰ شعبان بر آن تسمیه شود.
 گاه محکم رطل از آن طاهر و نه دانه رطل با حیدر مرتبه شیر خورده حاصل در ۲۰
 شکر حرف ۲۰ بار شیر خورده، نه دانه در آن تسمیه با آن شیر خورده بچ کنایه، این تسمیه
 مضمونش از نوع مخدومه است.

گاه محکم رطل از آن طاهر و نه دانه که ۱۵ حبه است، لافان دانه حرف معالشی
 ۱۵ بار شیر خورده ایانه، این تسمیه صدق و صحت شیر دانه و جد بار
 شیر خورده و رطل از آن ایانه.

تسمیه آیهیه: شکر در مجرب بدخ احتمال حوت، این شکر در مجرب
 رطل است، رطل یا صبح، رطل یا کمره، رطل در حرام =
 معذرت (آیا در آن طرف در عینیت رطل است ایانه؟ غرض
 رطل است یا مستحب --- شکر در مجرب بدخ احتمال حوت
 این اصل بر آنست که در دانه و دانه طاهر طاهر رطل است و این
 اصل بر آنست که شکر در وقت است.

تسمیه حکم از نوع تحریمه: شکر در حوت بدخ احتمال مجرب، شکر در مجرب بدخ
 احتمال رطایب، در دانه طاهر خاتم که در مجرب بدخ
 این اصول و رطل بدخ به نقطه اختلاف اینجاست، اصول در

SUBJECT: _____

YEAR: _____

MONTH: _____

DATE: _____

حکم به اوج طاهرین ظاهر و صلیح است

شبه حکم تحریم قائل به برائت است، لکن اخباری معتقد به احیای آنست، من
شکوک العوم را ترک کنند. اما اصولیست که من مشکوک العوم را برائت انجام
داد.

شبه حکم لزوم نیز مخدوم است، اما من سرور کافر و مسلح واجب است یا حرام؟
جواب سلام دانش نیز غایب و واجب است یا حرام، اما حد در معرفت واجب
است یا حرام. اگر شک باشد در وجوب برائت باشد با علم اجمالی به مقتضای
اصل تخیر است و البته برخی معتقدند برائت، هر چند در عمل صادر نرود.
شک در حرام است یا برائت نه حرام نیست
شک در واجب است یا برائت نه واجب نیست
لکن با حرام تخیر است.

شبه موضوع لزوم وجوب. شک در حکم نداریم، مثلاً در این مورد من بانی باین
در شک کنم، لکن در این مورد من حاکم باین. من در این غایب است در حکم خوف واجب
است، اما من در این خوف شد یا نه. اینجا اصل برائت مابعد دارد، یعنی خوف
واقع شد، یعنی در این صورت نیست.

شبه موضوع لزوم تحریم. در این فرض و تسلط مال عقیق حرام است، لکن در این
حاکم در این حاکم عقیق است یا نه. در این صورت خبر حرام است
اما من در این حاکم خبر است یا نه. اینجا اصل برائت حکم است

نیز مهتدان خبر یا نبوت

STYLE UP! BRIGHT STAR

شبهه مشهوره از نوع حکایه بنی مکررین . مثل روزه روز آخر ماه رمضان . اگر روزه
 آفریده روزه واجب ، اگر عید فطر باشد ، روزه حرام است ، در اینجا غالباً مقصود
 به تخمیر است ، معنی که روزه بگیرد یا نه ، هر چند بعضی اینرا نمی بینیم حتی
 جایگاه ۲ اول است ، هم استصحاب و هم تغیر ، مانند : استصحاب
 روزه واجب است و در تعارض استصحاب و تخمیر ، استصحاب مقدم است
 و اگر تکالیف روزه بگیرد باید از شکر خارج شود .



در حبس و قتل به اینها رسیدیم که در سجنات حکم تحریم باشد مطلقاً اختلاف بود
 مثلاً در سجنات حکم مباحاً قتل نفس و مباحاً اجماع نفس و مباحاً تعارض نفس
 قتل نفس : مثلاً در این نزدیکی که تقاضی معصومین حرام است یا نه که بقیه حکم
 از نوع قتل

اجماع نفس : مثلاً تغییر جنسیت مردان تغییر در خلقت خلاف از نیست ، حلاله این
 تغییر جنسیت تغییر در خلقت ضار است یا نه ؟ نزدیک قبل از این و بعد از این
 عادت مباحانه ، اجماع نفس باعث شده حکم تحریم
 تعارض نفس که در روایت باجم تعارض داشته باشند
 اصولی معتد به برائت و اباحت ماحول این در حکم تحریم و

۱

اصول بر این نظایر این برائت هم به آیات در روایات و هم به اجماع و عقل استوار
 می‌گردد. آیات که اصول بر این برائت یا اباحت آمده است :
 ۱- ما کان معذرتی حتی یبعث رسولاً ، ما عذاب منکم منکم ما کان منکم منکم

یا منکم ، رسول کار من اعلام احکام است و ابلاغ احکام است و بعد از ابلاغ
 اگر رعایت شده عقاب دارد اما اگر ابلاغ نشده حتی اگر حرام باشد
 عقاب ندارد ، این برائت هم چیز است بین اگر کسی در این عمل

حرام است یا نه، ظاهر اُمباح است، بین حرام قبل از ابلان ظاهر اُمباح
 است و بر انجام آن کسر عتاب نه شود، اگر عتاب بر انجام حرام نیست -
 عبارت دیگر در انجام مشکوک الحرام عتاب نیست ^{ظاهر} حرام است
 ۲- لا تکلفوا نفساً الا ما آتتکم، ضلالتکم را مکلف نه کنند مگر به کالیف
 که آمده، غیر ما فوق مکلف به راهی است که به یافته شد و انجام نداد
 کارهایی که از آنها منفع ندیم، پس در مشکوک الحرام است که مکلف به چیزی
 نداشت نیست و ظاهر اُمباح است

②
 ۳- لا تکلفوا نفساً الا ما آتتکم و ضلالتکم را مکلف نه کنند مگر به کالیف
 که ان شاء الله انجام آنها را داشته باشد، ضلالتکم را مکلف به انجام تکلیف
 ما لا یطاق نه کنند، انجام تکلیف که ما نیست به آنچه علم نداریم تکلیف ملاطفت
 است تا علم نداشته باشیم تا به انجام تکلیف نیستیم، بین علم به چیزی
 از مکلفات که من دانیم نیستیم (اصل بر آنست هم چنین است، مکلف به چیزی
 از مشکوک الحرام نیست)

۴- ما کما فی الیقین (یعنی) تماماً بعد از حدیث حق یقین هم با یقین
 خدا جلالت من یقین حق را بعد از آنکه حدیثی کرد تا یقین که بر آن است
 کرد که در حدیثی یقین یقین کند

آمین از تسبیح خدا عتاب نکند پس اگر شک به جرات داشتیم و انجام دادیم ، خدا
عتاب نکند نه اصل برائت هم حجت است .

۵- لیکن من حاکم این بیند و محلی من حق غنی بیند ، اگر ما کسی را
حاکم کنیم قبل از آنکه برادر امام محبت کنیم (حاکم و عتاب بعد از امام محبت)
و حیات نجفی هم بعد از امام محبت ، حیات رحمت بعد از امام محبت
است . گفتند یا دانش بعد از امام محبت ، اگر بعد از امام محبت رعایت نکردند
آنچه وقت عتاب می کنیم . بدین آغوش هم عزیزان داده اند .

حجت مرفوعه بر این است که فردین دانش رعایت بر جرات است یا نه ، پس مشکوک العود
است و محبت تمام شده ، پس ضراب بر این جور عزیز عتاب نکند و ظاهر
مباح است .

⑥ ما کم ان لا تأکد ما ذکر اسم الله علیه وقد فضلکم ما حمیم علیکم الا ما اضطرکم
الے ، خدا سرزنش هر کس که حلال یا با خود حرام کردند (اشاره می کند
که حیوانات به حقیقت روح اسم خدا برده شده و خود حلال حرام گنید و حلال و حرام
را بر شما بیاید کرم دعا که ما حرام که ما برین شک نیستیم کرم متبرع شرایط اظهار
بین من و محبت اگر عزیزان دست محرمات خلافت پس حلال
است و اصل برائت هم حجت ما را گوید که مشکوک العود مباح است

در بیان که اصولی به این استوار کند

از طایعات

۱- حدیث رفع: ارفع عنکم استغسغه، الخلاء والنسایم و ما استکره علیکم

فاما و ما لا یصلح که در اصل فحاشی، ۹۰ چیز از لغت من برداشته شده

است که رفع نکونین ~~فلا یصلح~~ نیست و تشریح است، یعنی اگر کسی از روی خطا

در بیان اشباح کرد مواظف نمی شود، اگر کسی از روی جهل حرام را انجام داد

مجازات نمی شود، هیچ مشکوک العروه بوده و بر این مواظف نمی شود

اگر کسی از روی جهل حرام را انجام داد عقاب نیست = اصل برائت = برای تمام مشکوک

العروه که عقاب نمی شود، ظاهر مشکوک العروه مباح است.

۲- حدیث بعد: للناس فی رقة ما لا یصلح، مرسوم نیست به آنچه نمی دانند از اندر

من نه دانم اینج گم و لعب است یا حرام، مفسریم، که اصل برائت هم

هیچ راه نمی شود، اگر نه دانم حرام است یا نه آنرا در ترک فعل و انجام آن

عین السوء است.

۳- طایفه حدیث محبت: صاحب ۱- علم غنی العباد فخرجوا مرفوع منم

آنچه که خدا حاجب بشود نبی گشتن نیست به آن علم میرا کنند، آنج کلین

از عصب مرسوم برداشته شده بین ما ملک به انجام مشکوک العروه

و ترک مشکوک العوه نیستیم و از راه وجود نداریم اصل برائت که در

مشکوک العوه مشکوک العوه الزام نیست و

احتیاط در موردی تراخ کرد و مستحب هم است.

اجزاء اصل سننات با احتیاط ندرد

۴- حدیث حل. کس شے دھلاں حق تسلیم نہ حرام، احمد حنبل و حلال است

زبان بر حمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد. اصل برائت هم حنیف است.

انجام من و ظاهر از است

۵- حدیث اطلاق. کس شے مطلق حق بر ذمیہ نفسی، احمد حنبل و مباح است تا زمان

که نه ای نسبت به آنکه از نفسی شایع و رد شده باشد، نه ای بر این عمل و رد است

بین ظاهر و مباح است

۶- ان ا- تعالیٰ یحبیب غیر العباد بما آتیهم و رحمهم خداوند است به بنده خاص خود شایع

بر آنکه بتبیین کرده احتیاج می کند، غیر از آنکه حرام است و آنکه کند که حلال انجام دهن

و اگر واجب است رضایه واجب است بر نفس می کند، خدا بر این ترک مشکوک الوجوب

مال با رضایه نمی کند و بر این انجام مشکوک العزم مال با رضایه نمی کند.

این روایات دلالت بر اجماع است

۳- عقل

دلیل عدم عقل است که مشکوک العزم ظاهر و مباح است و بهتر از دلیل عقل مانع

① متبع عقاب بر این است که قاعده عقلی عقاب است و بر گونه عقاب بدست می آید و متبع عقاب

است و ظاهر قبیح است. بدست آنکه بدوید حرام است که را بر انجام آن عقاب

نمی کند.

در مشکوک الوجوب ظاهر و واجب نیست چون بر گوش عقاب وجود ندارد

اصل برائت هم چنین بیان شود: چون به خاطر انجام دادن مستلک الحرام عقاب محدود شود
و عقاب بدین سان مسموع است و در نجات و جبریه و تحویب این مسموع محدود شود.

۲. احاله الباحه، که تعریفی است از احاله العطار است

که چیزی مباح است و تعرف انسان در حرام و دنیا است مباح است

حکم لعل لایع و غیره اینهمه نعمت و حقیقت در دنیا اباحه است یا حظر؟

برخی قائل به اباحه، برخی قائل به حظر و برخی توقف کنند که توقف برائت

به اباحه دارد، و مانع توقف هم چنین بیان شود و مانع توقف هم چنین بیان شود

و کنند که اگر حرام باشد خدا بایستاید و چنین گفته می شود مباح است. چون

خلایف به بنکاش لفظ دارد و اگر معنی و مفرد آن دانه باشد، خدا الزام

نفس بایستاید و چون گفته می شود در حرام نیست. سوم آنکه اگر تعرف

انسان مباح نباشد نفس غرض می شود که اینهمه عرف خدا از خلقت است

ایجاد و مصادرات استغناء بشر بر رکنان است و اگر بگویم انسان

نمی تواند استغناء کند و قائل شویم به احاله العطر نفس نفس غرض که نفس

غرض از انسان بعد از است حدیث است خدا.

در این آیه می بینیم انسان مسموع از تعرف است با غرض تا نفس دارد.

و مانع العطر بر نفس معتمد بر اصل بر معنویت است و انسان می تواند استغناء

کند مگر اینکه خدا اجازه دهد و چون مصادرات استغناء از دنیا ملک خداست و تعرف

در حال غیر است و عقل که که تصرف در حال غیر بودن از آنجمله است چنانچه در اصل
بر این است که من توانم در ملک خود تصرف کنم مگر آنکه خدا بامان اجازه دهد که
این امر به شیخ بر این نظر است.

در حین امانه الایمانه در اصل بر است که هر چیزی که ~~این~~ این فعل تعادلت که در
اصل بر است مربوط به بعد از صدور شرع است و حق شیخ آمد و واجبات و محرمات و اوقات
بعد از صدور علم حرام است یا نه اصل بر است که در هر وقت که بر عبادت آید و حکم به طاهر است
و در حکم طاهر است و حق به حکم و لغت کرده در حکم طاهر که اصل بر است است و اولی که

موضوع اصل بر است حکم طاهر است فی جای که نیست به حکم واقع گردیده در حکم طاهر
که حکم و لغت را در علم شرع حکم طاهر در حکم طاهر. قبل از وقوع شرع است.

اما امانه الایمانه مربوط به حکم و لغت و بعد از صدور شرع است و ^{قبل از وقوع} و یا شیخ گفته حکم و لغت
اولی که موضوع است.

بنی قاض به حنی و قبیع ذاتی اشیا در این وقت پس شیخ حنی و قبیع یا قبیع نمی کند
و از صدور شرع مشک داشته باشیم که این عمل حنی در دایه قبیع اینها اصل بر است
نیست، در این حد است بر این اصل ایمانه عمل کنیم فی حق شیخ مباح است

در امانه الایمانه و امانه العطر مربوط به ^{بعد} از صدور شرع است

اما امانه الایمانه و امانه الایمانه طاهر و حکم طاهر و مربوط به قبل از

در وقت شرع است

۳) به اصل عدم به جزای دین عقل شرعی استناد نکنند، اصل بر عدم وقوع حریم

است مگر بعد از آن اثبات شود، همه چیز حادث است و همه چیز از عدم

بعد است، پس اگر جای شک داشتیم حریم بعد پیدا نه، اصل بر

عدم وجود است مگر بعد از آن اثبات شود

شک داریم حریم است، اصل بر عدم حریم است

۲۴ حرفاً عقلی است

اصل عدم و برائت هم یکی نیستند تفاوت دارند. (برائت ۴ از عدم عقلی است)

اصل برائت حریم شرعی پذیرفته شده اما صرفاً عقلی است، اگر شک داشتیم

حریم در مقام حریم یا نه، اصل بر عدم عقلی است. اما اصل برائت هم

شرعی است و هم عقلی. اصل عدم در مقام شک در تکلیف تعارض، اما

اصل برائت فقط شک در تکلیف است. اصل عدم اصل عامی است و

به برائت و اصل برائت خاص تر و دقیقاً تکلیفی است.

اصل عدم هم در ظاهر و هم در واقع است و اصل برائت فقط در

در مقام ظاهر است

استصحاب هم ممکن است استصحاب برائت سابقه، قبلاً حریم نبوده، الان

شک داریم که حریم است یا نیست، فرض کنیم که حریم نیست



اخباریوں کے یہ عرب احیاء نظر رکھیں

ہر ان آیات میں احیاء کے ساتھ حلیے تحریر، اسناد آیات، روایات و غیرہ

مکتبہ، قبل از تفصیل ہر نسخہ احیاء کا کتب، بعد از تفصیل آراء و مسائل

حالا احیاء واجب است۔ قبل از تفصیل اصولی و فنی مآخذ احیاء

کتاب آیات، روایات کہ ما الزم فی عمل و عمل بدین علم نہیں کرتے

۱- لا تقف ما لیس لک بہ علم، کوئی کہہ کہ علم نہیں ہے اسے عمل کرنے کا باوجود ہر

علم و تحقیق پر

۲- اتقوا ما لا یصلی، کیا آیت میں دیکھیں کہ اس آیت میں نہیں کہہ چکے

کہ علم نہیں ہے، جسے علم نہیں ہے، علم و تحقیق باوجود ہر

اس آیت میں کہ آیات مستندت اخباریوں کے احیاء است

۳- قبل اذین لکم ام من اذین لکم تفقروں، خواہ یہ آیت اس کے بعد کہ اس

حرف از سر یا بہ لو افرامی زید، میں بدین علم ضابطہ نہیں ہوا، خبری را بخدا

است، میں تو بدین علم اعتبار نہیں کروں

اخباریوں کے نسخہ حکم، امام ظاہری و شجاعت حلیے تحریر قول

بدینہ، یسوانہ علم است در حال کہ طبع اسے مستندت اخباری

انہ قول بدینہ، یسوانہ نہیں کرے، یہ مستندت اصولی را در نظر نہیں کرتے

اردن اخبار و سنجار حکیم حکیم اصل اصیاط یعنی مشکوک العرب طاهر امان
اصیاط و ترک کرد.

آیات در و امانت یا شمس که لا یقول و فعل بدو علم نهی که است.

آیات که نهی کرد از افغان نفس به مصلحت -- یا دفع اصولی در مقابل استدلال بیگانه
درست است که اخبار و سنجار به آیه اسنادی کنند و لازم است سنجار

آیات است که به با امری کنند به اندک حد اعلیٰ و متواضعان ارجاع کردم --

{ اتقوا حق تعالی -- "وینزل ما یشاء" که از انهم خاتمه در خبر طاهر ما
اتقوا -- مستطعم -- "ما جاء به من نوادر و نوادر" که است
و جاهد و انرا -- حق جهان

مطابق آیه آیت که است رعایت حد اعلیٰ و تعادل است که حد تعالیٰ آیه است
اصول

که مشکوک الوجوب را انجام و مشکوک الوجوب را ترک کنیم.

به آن وجه اصولی تعادل و سنجار مشکوک الوجوب است آن وجه بدویم خبری شد

و انچه آنرا ترک می کنیم. یا دفع اصولی به این سنجار ① ما تعادل و مع

در سنجار اینها با هم متساویند تعادل انجام و رعایت و ترک معومات است و

در مع انجام مشکوک الوجوب و ترک مشکوک الوجوب است. نهایت

تعادل انجام و رعایت و ترک معومات است. آیات هم حد اعلیٰ تعادل

کافه

④ به فرض که انجام مشکوک الوجوب ترک مشکوک العزم تقوا باشد این را
 محال است استصحاب را بیاوریم که کند یعنی مستحب است
 که مشکوک الوجوب را انجام در مشکوک العزم را ترک کنیم ، نه اینکه واجب
 است به نحو تعبیری احتیاط مستحب است را انجام ندهد و واجب است
 انجام و اجابت ترک محال است پس این را در مورد ترک مشکوک العزم
 دلالت بر استصحاب دارد نه وجوب .

روایاتی که اخباریون به آتش استناد می کنند
 آیاتی که از قول و عمل بدست می آید و روایاتی که از قول و عمل بدست می آید
 من کثرت استناد می کنند از جمله روایاتی که عقبات با به بدست می آید
 که کند یعنی حق تفاوت کرده و در دلت که تفاوت کرده
 یعنی حق تفاوت کرده به حق تفاوت کرده . و در دوم به حق تفاوت کرده
 اما تفاوت تفاوت به حق بوده از روی علم نبوده ، و در صورتی که تفاوت
 خبری به علم عمل نکرده به آتش است . و در صورتی که تفاوت
 دانش اند . قاضی در تمام اینها معتقد به عقل و عمل بدست می آید علم است
 که من حکیم عمل عقلی باید با علم باشد و لو به حق برسی ، اما از عمل بدست
 علم نمی کند . اخباریون معتقدند عقل به اباحه طاهرین یا اصل بر اینست
 در شجاعت حکم تحریمه عقل بدست می آید علم است در حال که این روایات ما را

از قول بودن علم نه کرده. جواب به اینجا و پاسخ اصولیست، عمل به اباحه طاهره
قول بودن علم نیست و میتوان طاهره را که قبلاً بیان شد، در سنجات حکم
تحریمه قائل به اباحه طاهره و شیم که این قول بودن علم نیست (در روایات و
اجماع و - - - - -) قول به اباحه طاهره میتوان علم را.

ثانیاً اگر قول به اباحه طاهره در سنجات حکم تحریمه قول بودن علم و میتوان اس
ضد اخباریست چرا که سنجات حکم وجوب به آن عمل که شد (حکم در اخباریست
که در آن وقت و شک نبود و اخباریست به اصل برائت و اصل اباحه طاهره
عمل که کردند)

(گفته شد) عدم روایان که در آن وقت روایان است که امر به اصیاحا می کنند.
مثلاً افک دین، دین به منزله برای است و در مورد دین
تا جای که توانی اصیاحا کن (فاصله باشد) که اصیاحا در سنجات
حکم تحریمه بر آن است مقتضای ذات سنجات حکم تحریمه
نزد است اصل بر ترک آن است.

(گفته شد) عدم روایان است که امر به توقف می کنند، این دستور و حربه به نظام است
توقف کنید (قف عند الشبهة) اگر شک دارید بگو توقف کنید
و حفظ

توقف در مقام شجره تهر را این است که توقف کنیم و به حلاکت بپیچیم و این
توقف کنیم در مقابل مشکوک العزم و انجام ندیم. چون شاید حرام باشد
و بعداً مورد بازخواست قرار گیریم. امروز که به توقف در مقام شجره
مضی مشکوک العزم را انجام ندیم.

پایان اصولی در مقابل رویای دلت دوم و سوم این است که این اداری
که امر به احتیاط و توقف می کند مولود نیست. بلکه ^{اظهار} ارشاد حسنه
اداری است که به ما دستور می دهد که احتیاط کنیم و بمانیم. بلکه اداری
است که از سوی شارع به ما می رسد که احتیاط کنیم و بمانیم. اما ارشاد
می کند به حکم امر و نطق اداری مولود و ارشاد این است که اداری مولود
به مولود نطق می دهد که عقل در این حکم ندارد که می شود تأمین
اما ارشاد اداری، عقل در این حکم دارد و شارع لذایح تأمین
کنایه دارد که گفت. پس چون ارشاد است به حکم عقل، ما
باید بیشتر عقل چه در این. شارع حکم عقل را صادر کرده و شارع چه در
عقل که می خواهد اعمل کنی، آیا عقل در نجات بیرون، انهم بعد از نقص
و حبس قبل حکم واقع، احتیاط را واجب دانستم در این؟
مرجع در این ادله اربعه هیچ دلیل بر حرمت نیافته، اما عقل در
احتیاط کنی؟ نه تا معنی عقلی قبح. بلکه این چه مشکوک العزم

ظاهر اِباح است در انجام آن عتاب بعد از آنکه در عتاب داشته باشد

عتاب بود (یا) و تبعیض است.

عقل در ثنات بدون عقل از تقصیر و عیب و نوری اعیان کن، لاف بکن

تقصیر، حکم؛ و حسب اعیان نمرود، هر چند اعیان فرسود و سست و راکه

در ثنات مؤلف به علم احوال عقل در آن اعیان کن لاف بکن بدون

عقل از تقصیر - اعیان کن

بعد از فحش - اعیان لازم نیست

در روایات مربوط به ثنات مؤلف به علم احوال در ثنات بدون عقل از تقصیر است

در حدیث چهارم روایات است که امور را به قسم قسم کنند

در حدیث یحیی بن یسین: آنچه مسلم احل اند

حرام بین: آنچه مسلم حرام اند

ثنات نیز در آن: * فتنه ترک الثنات غیر من المحرمات

و من اخذ الثنات وقع فی المحرمات و محکم من حدیث لا یعلم

* که کسی که مسکوک الثنات را ترک کند دچار محرمات نباشد و کسی که

از مسکوک العوم را انجام دهد بآلای محرمات بر افتد و از آنجا که

که فردی نمی داند حدیث را نورد

اخباریست که در این کتاب در مورد الحرام و حلال است با بیان محرمات
 نیز در حدیث شریف با بیان اصولی با بیان بدایین محرمات است، چه محرمات
 است وقوع فی المحرمات و نه در حدیث ۹۰ از مستوفی از محرمات حلال
 احتمال حرمه است که در مورد الحرام و حدود در بعضی متون الحرام را به
 خاطر حرمه است احتمال در حدیث شریف، حرف اخباریست در حدیث حرمه اخباریست
 معتبرند در مورد الحرام بعد از تحقق لعاب منتفی است و لعاب
 بدوین است و قبیح است. ثانیاً مستوفی از محرمات در این روایات احتمال
 حرمه که در مورد الحرام است، یعنی روایت نیز در مورد الحرام
 را ترک کنند و این احتمال حرمه است و در حدیث است، بلکه در
 آنرا منع است که در الحرام را از حدیث اخباری، نه از حدیث حرام و لغوی را هم
 انجام و در حدیث اخباری (در حدیث) اخباریست که در حدیث الحرام را از حدیث اخباری
 مستوفی از محرمات
 روایت است از حدیث اخباری



۴- اصل برائت در شجاعت بدون الت و نه در شجاعت موقوف به علم احوال.
در شجاعت موقوف به علم احوال احتیاط محکمیم و مساعدت ممکنه نمودن
احتیاط تحمیر، در شجاعت بدون اصل برائت جایز است.

۵- رجوع به اصل برائت در شجاعت بدون بعد از شخص و حسب از حکم واقع
است یعنی اگر در منابع گمانه خیری نیافت، سراغ اصل برائت نرود
معتقد نمی تواند بلکه بعد از شک به سراغ اصول عملی ببرد، اگر این کار
را کند و بعد به حکم واقع برسد نیز رضا پذیرفته نیست و مغفور نیست.
عذرش

قبل از شخص اگر سراغ اصول عملی برویم باینه به سراغ احتیاط برویم (در شجاعت بدون)
در حق نزدیک سراغ برائت برویم

۶- اصل برائت در شجاعت بدون که احتیاط لازم نیست، اما نه نه
خوب نیست. هر چه اگر مشکوک الوجوب است انجامش در واجب
نیست. اما اگر انجام دادن در احتیاط کردن خوب است.
در مشکوک العروه اگر ترک کردی خوب است که احتیاط کنی.

فقط اصل برائت که الزام وجود ندارد و لازم نیست.

۶- اصل برائت چون اصل حکم است (اصل عملی) محکم
اصل برائت مساعدت مابین اجزاست که اصل مضمون برخلاف آنجاست و در تلاش با

SUBJECT: _____

YEAR: _____

MONTH: _____

DATE: _____

()

صبر و استقامت

اصل برائت

اما اگر اصل مصلحتی برخلاف آن بود، تقدم دارد اصل مصلحتی. مثلاً در خواص

در بازگشتن به کار از قتل و زخم و غیره و مانند آنست. بجز در مواردی که در اصل

برائت است که حرام است. و در مواردی که در اصل مصلحتی عدم ترک عملی است که اگر ترک

در بازگشتن به کار است اصل بر عدم ترک عملی است، یعنی خود را به کار بازگردانیدن که مخالف اصل

برائت است که باید به اصل مصلحتی عدم ترک عملی کرد که یعنی خود را به کار بازگردانیدن.

به عبارت دیگر اصل مصلحتی بر مصلحتی بر مصلحتی تقدم دارد.

اصل برائت، به عبارت دیگر آنست که مصلحتی اصل در برابر اصل برائت

مصلحتی اصل برائت. خود را به کار بازگردانیدن حرام است یا حلال

اصل عدم ترک عملی باعث آنست که مصلحتی باقی بماند، و مصلحتی برائت از بین نرود

در مصلحتی برائت از بین نرود. و خود اصل هم در کار برود.

خود را به کار بازگردانیدن، به عنوان حرام است، اگر بجز خود را به کار

بازگردانیدن، به عنوان حرام است، اگر بجز خود را به کار بازگردانیدن، به عنوان حرام

است یا نه؟ مصلحتی است یا نه؟

اصل برائت چه حرام است یا حلال

اصل عدم ترک عملی به عنوان حرام است که به عنوان حرام است

شده. پس حرام است. و اصل عدم ترک عملی به عنوان حرام است

شده. STYLE UP! BRIGHT STAR

۷- اصل برائت یک حکم طاهر و خالص عمل است و نه حکم واقع.

یعنی تعلیف ما را به حکم مقام عمل و طاهر تقبی را کند و نه در مقام اگر واقعیت
و کشف از واقعیت نمی کند.

از حکم طاهر

۸- حکم بر برائت در سنجات بدون (برهان محقق و ساینده شدیم)

حکم برائت است و حق حکم با احتیاط در سنجات

مولود = احکام تأسی = تقبیری = نه



دوسرے ہیں (زلفوں میں اصل احتیاط داشتغال) (اصل اول لعل برات)

اصل احتیاط درجاء کا یہ بدلہ نہ ملے کہ مکلف بہ یا متعلق تکلیف بائیں نہ ملے

تکلیف، اگر تکلیف ہو تو جیسے کہ حکم و حق، اصل برات (۱)

یعنی نہ کہ تکلیف نہ ملے کہ اگر وہ دین دادم میں درمختار انجام تکلیف نہ ہو دین دادم، جس طرح انجام

مکلف بہ

حکم کہ ہر دوسرے شمع

در اینجا اصل بر احتیاط است، بہ عبارت دیگر اصل احتیاط در شجاعت موقوف

بعدم اجماع است کہ اگر حکم یا شرع یا سنخ آخ میں دین دادم، اجماع دین دادم طرح مقرر

واجب است، لہذا نہ دین دادم غار جمع است یا غار ظہر، اجماع میں دین دادم - ات جہکام

لہذا نہ دین دادم جمع یا حسن۔

متفقان احتیاط در شجاعت وجوب، جس طرح لطف شجاعت یا جہکام اور (حم غار ظہر

درمجموعہ - ہم - ات بہ حسن - ات بہ حسن) و اگر شجاعت تحریر یا نہ

نہ جس طرح لطف آخ پر حیرت (اجماع دین دادم کیلئے درمختار و معذور و بدلتا مقرر

است، لہذا نہ دین دادم کلام است، لہذا نہ دین دادم مال سوتہ دین دادم کلام) خیرہ دین دادم آخ حرم

است، پس جب کہ دین دادم خرم، مایع دین دادم کیلئے درمختار خراب است، پس نہ حرم دین دادم

پر حیرت کہی

احتیاط کیلئے داشتغال دوسرے یقین و برات دوسرے یقین و ملکہ

یعنی کسی که در این دریا بر سرش است، طوری بر سرش که بر سرش دریا شود
و آنرا در حرم نماز طهر را بخواند و همه، مطمئن شود که کافه بر سرش دریا شود
(آنها احتیاط میکنند با این احتیاط) اگر احتیاط میکنند بر سرش دریا شود
که جایگاه اول است
شک در مکلف به (مستور) به علم اجمال) تقسیم می شود:

① شک در متباینین ② شک در نقل و اکثر

مشهور اطراف شعبه ۲ یا ۳ غیر متباینین یا بعد از رجم است

① شک در متباینین
که در حرم نماز طهر است
نه کافه حرم است

② شک در نقل و اکثر
بعضی در حرم و بعضی
در نماز و بعضی در رجم است

اجازه می دهیم که از این سه خانم خواهرهاست، اما نمی دانیم کدام که شک در
متباینین است.

نماز جمعه و طهر متباینین، بعضی با این است به حکم
سر از سر نماز طهر است یا شکست حرم است متباینین رجم است نقل و اکثر رجم است

اجازت دهن حکم از این بیان غیر است لکن هم را نهند اینم . اجازت دهن را نیز یک باشد

توسط حرام وارد می شود

بجهت معصوم و آن اطراف شد محدود باشد که غالباً معصوم است که توان برده

انکه چهار عشر و حرج شود و توان احتیاط کند ، یعنی در سنجاست و صوری همه را به جای آورد
و در سنجاست تحریم از حرم بر حذر کند .

بجهت غیر معصوم که اطراف بجهت غیر محدود باشد و زیاد باشد ، لکن توسط حرم

وارد می شود ، که بر این احتیاط بجهت و صوری (سنجاست تحریم)

سخت است دانستن چهار عشر و حرج شود

آوردن نیز بیانیه باشد (معصوم و غیر معصوم) آیا احتیاط لازم است یا لازم نیست ،

از احتیاط لازم است ، ملاک ضابطه بر این احتیاط است ؟ کجا باید احتیاط کنیم و کجا

نیاز به احتیاط نیست ؟ ملاک و معیار احتیاط است ؟

تقریباً در ملاک و ضابطه احتیاط کردن و نکردن در سنجاست معصوم به علم

اجازت ، معصوم و غیر معصوم بودن بجهت است که در معصوم احتیاط لازم و

در غیر معصوم نیاز به احتیاط نیست . اما آخوند در کفایه که این ضابطه دقیق نیست .

از این جهت آخوند معتقد است علم اجازت حاشیه علم تفصیل موجب

تخلف تکلیف می شود ، هر دو موجب تخلف می شوند ، فقها بر این اندک

یک حکم ظاهراً اجرا می کنند ، مراعات را برایش ذکر می کنند (در بعضی) (در بعضی)

بجهت توان احتیاط دانسته باشد

درس: علم اجال و تنخیر

آخوند که بگوید علم اجال و حائز علم تفصیل موجب تنخیر تکلیف است و موافقت
 قطعی با تکلیف لازم است، به عبارت دیگر احتیاط کردن لازم است.
 اگر با تمام این همه حوائج را انجام دهیم و اگر برگردانیم، همان جوانی که در
 موافقت قطعی حق حاصل شده که در نتیجه تحریر از حوائج جوانی دوری و در حقیقت
 کنیم و در نتیجه حکمیه به حوائج جوانی است عمل کنیم.

آخوند که ما به معصوم یا غیر معصوم بگویم کار نداریم، علم اجال موجب
 تنخیر تکلیف است مگر اینکه مانع وجود داشته باشد، یعنی علم اجال معقور
 است مگر اینکه مانع وجود داشته باشد.

موانع تنخیر تکلیف

۱- اضطراب ۲- عدم ابتلا ۳- عسر و حرج

یعنی تکلیف به معصوم تنخیر نشده است، یعنی با وجود داشته علم اجال، باز به
 موافقت قطعی نیست.

۱- اضطراب: چه دانیم اجالاتیکه از سه لایه خبر است، اما نمی دانیم کدام یک گناه

نهیجه معصوم است، اما اگر شرایط اضطراب در سه دوازده تنگ شده باشد فرد
 مضطرب و فرد برای نجات ناچار شده به سه لایه که ما معصوم

(از باب اضطراب)، بعد از معصوم که جایگاه نجات رحلت اضطراب را

شده، شرایط عامه شده، آیات و نصوص شرعی که در حاکم شرعی
 عامه شده احتیاط لازم است و بنابر نصوص شرعی که در آیات و احادیث
 لازم نیست؟ آفریننده چه است احتیاط لازم نیست، صیغی علم اجالی و الزام
 است، صیغی در شرایط اضطرار که در شرایط اضطرار که در شرایط اضطرار
 حرام بود به علت اضطرار معفو و طلال شده، آیات و نصوص شرعی که در آیات و احادیث
 صریحاً بیان است، نیست، اما مطلقاً بودیم که کلام حرام است، اما حال
 نیست به نصوص بیان یافته و نتیجه مقرون به علم اجالی نیست، صیغی احتمال دارد
 حرام حاکم باشد که معفو شده، در اینجا نتیجه شد بدون ~~احتمال~~ شده است
 که در نجات بدون اصل بر این است
~~صیغی~~ به این صیغی آفریننده نوبت معیار محقق و غیر محقق بودیم که کلام را
 ۱- عدم ابتلا به نیکوترین مورد طرف نتیجه به واسطه این است مبتلا به مانت
 از بعد خارج شده، اجاله ما داریم که در نوبت خواهر رضایان حالت و در دایره بالغ
 حرام است، نتیجه محقق است، حال این از این است که از دایره کردن و دما موند
 بین این دو فرض و از این دایره کنز یا با احتیاط کند؟ علم در نوبت نتیجه محقق
 احتیاط لازم نیست، اجاله ما داریم که در نوبت است
 زوج شریعتی شد، اما از اینها رقبه است و کلام به خانه دیر و دیر
 فرض رفت، کلام از اینها رقبه است مبتلا به من نیست و اصله ای که خود

هر چند شجره ما مقرون به علم اجال است و لکن علم اجال ما قابل تجزیه است و
منصل و ثوبه ۲ جزیره یقین است به لکن (مقتضی به ۷ یا ۵ بقدر) که
باید یقین به لکن را انجام دهد و شجره بدین است به اکثر (شجره بدین است به اکثر
- بقدر که در شجره بدین اصل بر برانست است) پس احتیاط لازم است چون
شجره ما منصل است

اقل و اکثر ارتباطی (مقاطع را مندرج) به لکن دائره لغت است که اگر اکثر و اقل
ما باشد و ما اقل را انجام دهد هیچ فایده ای ندارد، شک بر اجزا و نماز، آیا بعد جزو نماز
است یا نیست، اقل = نماز بدین مجموعه اکثر = نماز باسوءه، اگر واجب
نماز باسوءه باشد و شما اقل را انجام دهید هیچ فایده ای ندارد و تکلیف از عجز شما ساقط
نشد و همچنانکه اکثر ارتباط قدرت و جبر دارد و اقل از خود می استغنا ندارد که
صعب برین دائره باشد که نکات بنور

در معنی
در مورد احتیاط در این شک، اختلاف است، شیخ می گوید احتیاط لازم نیست
یا حتی استدلال بالا، شجره منصل هر چه به یقین است به لکن و شک نیست به اکثر
شجره بدین
که در شجره بدین اصل بر برانست است، اما آخوند گفته است نه، اینجا شجره منصل
منشور است و هیچ حرج و اجزای یک مجموعه کامل ندارد و نیز آنها را با یکدیگر و جبر دارد
و نه توان این شجره را منصل کرد، شیخ منصل نمی شود، جمعاً شجره مقرون به
علم اجال است و بدست آمده که باید احتیاط کرد.

اصل امیاط: شکر و صفت

شکر

شکر نیز محمود است، شکر نیز موجب رحمت با علم اجمال است بهر علم تقصیر باشد قابل جمع نیست، اما علم اجمال با شکر قابل جمع است، اجمالاً ما می دانیم یک ذره از رحمت (و صبر یا رحمت) امانت داریم کرامت یک؟ مثلاً ما می دانیم جواب سلام در سینه نماز واجب و صبر یا رحمت است، اما حدود و معرغیت یک شکر و صبر واجب و یک شکر و صبر حرام است، شکر نیز محمود است و امیاط مکمل نیست، اما یک امیاط (جمع) نیز موجب رحمت و رحمت در دنیا و آخرت است که معقده بخیر است. البته معقده بخیر خود نیستند، اینها که معقده بخیر اند باز نیز آنها اقداف نظر است یک شکر و صبر بخیر شری است این به دستور شرع باید که از این در اکتفا کنیم (اگر یک معقود بین نفس و روح است یا شکر و صبر یا شکر شری است که در دست داریم و معقود

ببیند انتساب نکرده، لکن ظاهر اجمال و قیاس است که در اینجا خیر عین است
یعنی به دستور عقل مجزیم که در چند نسخه را انتخاب کنیم یا در هر یک از آن رجوع
بجسم یکی را به دستور رجوع بلا ترجیح است، مانع هر کدام از طرفین است
صحيح صريح منتهی. حال که جمیع کدام بر دستور رجوع ندارد معین نیست اینجا
را انتساب نکرده

اختلاف در بین قائلین به خیر، برخی معتقد به خیر بودن و استبراه است، این
بار اصل که با مورد دل مصلحتیست و در آن یکی را انتساب کرده بعد از آن
در بار مورد دیگر خیر نیست، لکن بار که بعد کافر را دیده، و در آن خیر نیست
یا خیر نکرده، انتساب شود در بار اول، باینکه مورد بعدی هم امر است
خیر بودن است و استبراه است، در خیر استبراه و این موجب مخالفت
قطعی با تکلیف و شور و عین استبراه و در بار اول موجب انتساب کرده و بار دوم حرام
را انتساب کرده، این مخالفت قطعی با تکلیف است، چون اگر فرض کافر را بار
اول واجب دانست و بار دوم حرام، در هر حال مخالفت قطعی با تکلیف
کرده است، پس خیر بودن است، لکن در حق و در خیر استبراه است، این دو
درین (شرح یا عقل) که ما اجازه دادیم حجت یا در هر یکی را انتساب
کنیم، خیر رجوع و درین در اوله هم این اختیار را به ما داده
دیده که در اصل بر آن یا اجازه ظاهر است، برخی معتقدند در شک خیر عمدی نیست

اصل بر برائت است، یعنی این عمل ظاهر اِباح است، از آنجایی که در
ظاهر عمل دلالت بر برائت و نیز ظاهر ادلالت بر برائت و اثرش کسب
حرمت است. اصل اِباح در ظاهر احرام نیست و در حقیقت باطل و باطل
کسب حرمت نیست چه حکم به تحریم و چه حکم به اصل اِباح طاهر و جسم درستی
و در عمل کبر است، بنابراین معتقدانه بر اساس ادله برائت این عمل ظاهر
باح است.

سومین دلیل، ارجاع جانب حرمت است بر وجهی، یعنی عمل با حرمت تلقی
کننده دلالت بر آنکه از دلایل آنها قاعده اولادیت دفع منفی، رجوع منفی (جنب
منفی) یعنی اگر ^{مفسد} در این جنب منتهی و دفع منفی، اولادیت
در دفع مفسد است، در جمع نیز مفسد است، اگر مفسد دلت خدای تعالی
هرگز و اگر کلام احرام است به خاطر مفسد است، ^{احرام} ^{ترک} حرمت
و حرمت، در این ارجاع دفع مفسد (احرام) و جنب منفی (دلالت) است
دفع مفسد اولادیت در وجه جنب منفی، پس آنها با احرام و ترک می کنیم.
دلیل چهارم، شرعاً برائت یا اِباح طاهر و عقلاً تحریم، اخذ در کتاب لغات
نظر به احرام و اِباح طاهر

تعارف اوست - تراجم احکام در این موصود اصل بخیر اجل است ، تعارف اوست
 نیز ۲ یا چند دین به گونه ای ~~مستند~~ وجود داشته باشد که صدق یکی مستلزم کذب دیگری
 باشد ، امریکه روایت مستتب به معصوم است ، شری مستتب به معصوم نیست و امکان
 جمع و انتساب هر دو به معصوم نیست ، العلم از اینکه ، خود خدا باشد یا تافق
 گاه تعارف به توافقی است ، یکی که توفیر خارج در معرعت و واجب است و دیگری
 که توفیر واجب نیست ، یکی که سوال خفایات محکم است و دیگری که توفیر محکم نیست
 و گاه به توافقی است ، یکی که توفیر خارج در معرعت واجب است و دیگری که توفیر
 مستتب ، تقاد در صریح است ، غرض ندارد چه به توافقی و چه به توافقی
 تعارف ~~الله~~ است

تراجم احکام ، حرما ، مکلف نتواند به هر دو حکم مآئذ در عمل کند و توفیر این دو حکم
 در تراجم اند ، ملائقتی از هر دو جمع و تفقهی قارب بر جمع واجب است ، ممکن
 است که نمی تواند به هر دو عمل کند و توافقی حال انفاق به هر دو ضرر ، اینجا دو حکم
 در تراجم است

(۱) پس تفاوت تعارف و تراجم ، تعارف به ۲ یا چند دین ~~مستند~~ است ، و تراجم
 خاطر تعارف اوست که توفیر ، تراجم نیز مستند است .
 یا چند

(۲) در تعارف اوست مآئذ در عمل نتواند به این چند دین جمع کند ، معصوم نمی تواند
 این ضعیف روایت را باجمیع ~~یک~~ کند و امریکه حلق باشد و دیگری کاذب است (تعارف
 واقعی اگر باشد)

الحکم تراجم احکام، الیائیکه جمع نسخ این احکام برین مکتف و بعد از آن در مکتف و اینها را
 در حکم عمل کند، تا آنکه در مکتف و اینها را در حکم عمل کند، تا آنکه در مکتف و اینها را
 واجب است، و این مکتف بر این مکتف است، تا آنکه در مکتف و اینها را
 تاریخ تدوین: ...
 مکتف

و تعارض اولی بر دو قسم است: تعارض ظاهری و تعارض باطنی
 تعارض ظاهری جاری است که در حقیقت این دو دلیل با هم در تعارض و سازگار نیستند، اما با این
 است که در این بین آنها را جمع کرد، در حقیقت در ظاهر هم اینها را جمع کرد، اما با این
 آنها را جمع کرد، در حقیقت در ظاهر هم اینها را جمع کرد، اما با این
 که اینها را جمع کرد، در حقیقت در ظاهر هم اینها را جمع کرد، اما با این
 این دو دلیل در تعارض است، اما با این که اینها را جمع کرد، در حقیقت در ظاهر هم اینها را جمع کرد، اما با این
 این دو دلیل در تعارض است، اما با این که اینها را جمع کرد، در حقیقت در ظاهر هم اینها را جمع کرد، اما با این

و اینها را جمع کرد، در حقیقت در ظاهر هم اینها را جمع کرد، اما با این
 این دو دلیل در تعارض است، اما با این که اینها را جمع کرد، در حقیقت در ظاهر هم اینها را جمع کرد، اما با این
 عمل شده و هم به ظاهر، تعارض بر مطلق و معنی

موردین درم که مطلق و غیر مقتدر باشد، اما که جمع با جسم وجود دارد، مطلق را اصل بر مقتدر کنیم، پس بهر دو عمل شود، مثلا چه مقتدر جاز است، و غیر مقتدر که چه به خوشی و اندر لازم است اگر به مقتدر عمل شود در حقیقت به هر دو درین عمل شده، اما آنرا فقط به مطلق عمل شود، پس مقتدر را کار بر لغت تعارض درین به ظاهر، اما اما که جمع وجود دارد، پس چه درجه جاز است الا که چه به خوشی و اندر.

تعارض بین نفس و ظاهر ۲۰ روایت درم (۲۰ روایت) یکی نفس است و دیگری ظاهر و تعارض بین نفس و ظاهر، نفس مقدم است بر ظاهر، مثلا اذان و اذان و اذان که ظاهر است و نفس امری که آن به کار رفته در صفت امر ظاهر است و احتمال وجود در مضاف مطلق منظور است یا نباشد، پس ظهور در صفت ظاهر جمع دارد و هر چه احتمال استعجاب جسم وجود دارد و روایت دیگری داریم که شرایط حجیت را دارد و علاوه جمع را ~~در این~~ دانسته، پس نفس روایت ظاهر آن تعارض وجود دارد که تعارض نفس و ظاهر، نفس مقدم است و به نفس روایت عمل کنیم.

تعارض حاکم و محکوم ۲۰ روایت با جسم در تعارض اند و بین حکم است و دیگری محکوم که اصطلاحاً حکومت و توفیق، حکومت بین دین حاکم، محدود و دین محکوم یا یا که درین و بعد یا تفسیق و کفر و کفر که از قدرت آن تفسیق حکومت در حکومت دین حاکم معصومه دین محکوم یا یا که کفر است و بعد، اما در تفسیق خاص و نه در توفیق تفسیق عام است، تفاوت دوم در تفسیق افرام حکم است اما در حکومت افرام مفسوق است در تفسیق، خاص و نه افرام را از تفسیق حکم خارج است

دین زکات مسلط بر عام است، مثل نان و آب و خاکی که در اختیار است، که ما حکم از غایت (ایجاد)
 خارج شده اند اگر کسی در این دنیا عام پیدا کرد، اما العباد، یعنی عبادی مطلق از
 تحت حکم خارج شد، نه آنکه مطلق و عام نیست (مستثنی) بلکه اگر کسی از عباد مطلق
 از خارج موقوفات دین حکم، اگر عباد، العباد یعنی عباد، اینها هم مطلق
 عام نیست پس از محدودیت و حکم خارج از دین خارج موقوفات
 پس در حکم، خاص فقط در این دنیا و مطلق عام است اما در حکم، موقوفات
 که خاص و عام است که در دنیا و مطلق عام است، و لا یرفع قهرمان
 عقاید از اینها و عام مطلق خارج که در محدود و مطلق عام که در محدود
 از آنرا که موقوفات دین در دنیا و مطلق عام است، و لا یرفع قهرمان
 در موقوفات، نه در مطلق عام، یعنی طواف عازات، پس محدود
 دین در دنیا و مطلق عام است، و لا یرفع قهرمان
 در موقوفات حکم و حکم از مواد تقاضای طواف عازات و مطلق عام
 تقاضای مطلق عام و محدود (موقوفات)
 که در موقوفات، حلقه از مواد تقاضای طواف عازات، و لا یرفع قهرمان
 در موقوفات، و لا یرفع قهرمان دین در دنیا و مطلق عام
 نیست، و لا یرفع قهرمان دین در دنیا و مطلق عام
 موقوفات، و لا یرفع قهرمان دین در دنیا و مطلق عام
 از موقوفات مطلق عام دین حکم، و لا یرفع قهرمان دین در دنیا و مطلق عام
 از موقوفات حکم خارج است.

بر ورود جم تعارضی ظاهر است. اگر ادین دلم که این وارد دین می شود و در
 مضاف صحیح دین دین را ازین برود، دین که مضاف دین دین را ازین برود
 وارد و دین مضاف ازین برود، مورد است، مثل تعارض اصل و اعم که
 اعم
 حاصل مقدم است. اعم مضاف اصل را ازین برود، مضاف اصل شد است
 اعم اعم صریح کاشف از واقع است و این را ازین برود، اصل کار این برود
 اعم مقدم است و نیز مقدم بود است

تعارض استصحاب و سایر اصل علی، استصحاب قسم بر قسم اینهاست
 صریح با اعم استصحاب طایر بر این سایر اصل علی با آن نه مانع (تعارضی ظاهر)

س در تعارضی ظاهر است، جمع که کنیم (جمع عرفی)
 تعارضی ظاهر است و این جمع وجود ندارد باشد اعم ازین نه که این جمع
 اعم از تعارضی واقع باشد و این جمع وجود ندارد باشد اعم ازین نه که این جمع
 کند (در این صورت استبراه سران هر جماعت در مردم) (مجموع اصل سران غیر نه بود)
 یک سر چیز است و این یک دین بر دین نه شود (هر جماعت)

از جمله این سر جماعت ۱. ترجیح ۲. واسطه بین تاریخ صعود ۳. ادوات یا ماه
 قانون دین، که این که تقریب شده و در میان ما قبل است و در هر وقت قانونی
 مانند مقدم ماضی که در تعارضی دین است، پس به جبر عمل کنیم ۴. ادوات زیر
 نام یکی در هر یک به زمانه بود و در هر یک به زمانه فضا، به ادوات فضا و زمان
 عمل که کنیم (به سر که هر وقت روایت شریعتی ادوات داشته باشد)

② ترجیع بہ واسطی مخالفت ردی، هر کس را در این آنگاه اعلیٰ تر دے باشد

③ ترجیع بہ واسطی موافقت با تراکیخ، چند خط درین دایم، کہ موافق تراکیخ است
 حرزینا بر دیگر مخالف با تراکیخ باشد، اما بر دین صدق با تراکیخ علی
 حکیم

④ ترجیع بہ واسطی شجرت، و در حقیقت از شجرت و در شجرت دایم شجرت
 دایم: دایم کہ اگر تراکیخ حدیث در کتاب خود نقل کرده اند، اگر در روایت معانی
 دایم روایت کرده شجرت در این دایم ترجیع دایم

شجرت علی کہ اگر معانی یک دایم علی کرده اند، شجرت در این قطعاً محبت است
 اما شجرت علی کہ معانی به تراکیخ معصوم است محبت است و بابت ترجیع یک
 روایت بر دیگر، و سوا اما از معانی متاخرین باشد التیون است
 شجرت تراکیخ، به حرف مستعد بدین یک قوا، آنگاه قوا محبت نر باشد
 محبت ای

اصل
 ⑤ مخالفت با عامه، اگر در روایت باشد کہ یک موافق با نظرات است باشد در دیگر
 مخالف نظرات اصل است باشد، کہ اگر معانی باشد، آن کہ مخالف اصل است
 است محبت علی حکیم

واقعہ
 در تعارض مستتر در کمال جمع نیست، ابتدا به شرح سرحدات در دوم در بار حجاب
 تو نسیم بیک در دسیر جمع به هم که مجاز و اثر ندانیم، بلکه در جعاب جمع جمع و هم، مانع
 اولی در باب تعارض (حکم عقل) تساقط است (الدلیل) اذا تعارضت اقطار
 اما قاعده ثانوی یا حکم شرعی تحریر است.

تحریر جم و حق که نسیم بود و است یا نه، این بود و است متعارف، معنی نسیم اینجا
 کبی را انتساب نسیم.

در جلسه قن

حضرت آیت الله العظمی در جلسه قن (مجلس) فرمودند که ما در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

در این جلسه (مجلس) قرار داریم و در این جلسه (مجلس) قرار داریم.

وقت نماز و نوشتن از مسجد منتهی نشود، که از این جانب از مسجد منتهی

است نماز را می توان به تأخیر انداخت.

④ تراجم واجب مضمون یا واجب مضمون، مضمون بر مضمون ترجیح دارد.

اذا كان في وقت نماز است دخول في الصلاة، نماز ایاات مضمون

است در نماز مضمون مضمون است وقت دارد.

⑤ تراجم خود را که وقت محضی که از آنها است. مثلاً نماز را به تأخیر

انداختن در وقت های غروب است و به این خوانند، وقت به غروب

بیشتر غایت مقدار شده نماز را خوانند یا عمر، آنکه که وقت محضی است

است این عمر ترجیح دارد و نماز را باید قضا کرد.

⑥ ترجیح واجب که بدل ندارد بر واجب که بدل دارد، مذهب سنی تراجم است، آن

که بدل ندارد بر آن که بدل دارد ترجیح دارد. اما آب که است یا با برهان و برهان

یا از این جانب کرد، هر دو واجب است، در اینجا واجب بدل دارد و تسبیح

می توان کرد، اما از این جانب بدل ندارد، پس از این جانب بدل دارد.

اینها برخی از ترجیحات اند که با آنها می توان حکم را بر دیگر ترجیح داد، و با

حکم اینجا حکم را بر دیگر ترجیح می دهیم، اما اگر ترجیح مرجع نباشد می توانیم

حکم را بر دیگر ترجیح بدهیم، اما ترجیح با آنکه که اهم در حکم رخ می دهد که اهم در مرجع

دارد و این را می دانیم، و سهم را می دانیم که تا به این می رسد.

پس تا زمانی که دو حکم بر این احم است و هم ، مکلف به انجام احم و حلی به مرجع را
 حتم . حال آنکه در بعضی شراعی مکلف احم را انجام ندهد مثلا نقض زرع
 خویش را نهد ، یا با بیعت ترک احم ، مهم یا مورد به شود یا نه ؟ یا بکند
 که فرد حکم احم را انجام ندهد ، یا مورد به حکم می باشد ؟ یا مورد به بر وجهی که
 احم است ، نقض زرع را نهد ، و مانع تا زمانی که احم را ترک نکرد ، هم
 یا مورد به نشود ، یا بکند ترک کرد ؟ یا بکند اقل است و یا بکند
 اگر حرف احم را رها کرد ، یا مورد به انجام هم می شود
 و برین هم می توان حرف گفت یا مورد به انجام احم است
 هم : اگر با ترک احم ، یا مورد به هم می شود ، یا بکند انجام ندهد
 هم ، یا عقاب دارد ، ترک احم ← یا بکند ترک
 ترک هم
 که یا بکند که یا بکند ترک احم ، مهم یا مورد به باشد یا نه ، اگر
 آن ترک احم است
 آنچه اگر چه کدام از دو حکم ترجیح بر دیگری نیست - این نیز بر اجماع است
 مثلا بکند ، معنی غرق شدن است و بر این وجه است هر دو بکند و هر
 امانه بکند و نه تواند دارد ، هم دو حکم هیچ ترجیحی بر یکدیگر ندارد
 پس مقرر است ، هر کدام را بکند و هر

آیت در خود بحث حدیث بر حق برای کتاب حق را صلح و صلح است که مهم با هم
در کلام اند و حق حق در حق ملک در شرایط است که از هر دو صلح
به حدیث انداخته خود

حق در انداختن خود، یا باید هیچ خود را حفظ کند و حق انجام بدهد یا خودش محدود
شود. آیت در خود هر دو طرف و طرف مغایرت است که از این دو را انجام دهد
و اگر هیچ خود را انجام داد و حق انجام داد، تقاضا نه شد اما در این باب
بیرون دارد. (البته این مخالف تاریخ باز است استوار است که نه بود اگر معذور
علمان است الا حق)

آخرین حق از اصول علی اصول استصحاب است. استصحاب جزو اصول
معزولات است، یعنی اصول که معلوم بر ~~بسیار~~ است که گفته حکم ظاهر است
انرا که گفت از واقعیت و از آن گفته واقع هم هستند، اصول علی استصحاب
عمده اصول علی و در حق لغات است. در اصول علی گفتار دارد اما کافیه
آخر از واقعیت کم است
حالت دیگرانه دارد.

در تعریف استصحاب: "ابا دما کان" ابا دما کان که از حق وجود داشته
شد باقی یا شد مسبق به یقین سابق جایگاه استصحاب است که

قدّارِ جنّت و جہنّم را از من دانستند بیا نه ، من را بر بقاء نذر دهم
استصحاب بقاء عدالت یا جبره قبل من عادل بود ، حالا منک دادم که عدل هست یا
نه ، صوّح قدّار عادل بود و من بر بقاء عدالت است .

استصحاب بقاء دین ، قدّار بدو صوّح بود و معاشرین برداشتند که دین در دین
نشانده ، ایجاد مکتب و شیخ .

برای جلای کرم استصحاب یکدیگر را کمالی و شرایطی را حاضر باید و بعد داشته باشد
همه ادویش کنند ، یعنی سابق است ، و آنجا هر خواصم استصحاب کنم قدّار
باید نیست ، این قیاس داشته باشم ، و باین بدو صوّح ، حیات شصت
کنیم دوم ، منک دادم ، یعنی آنجا که قدّار نیست ، این یقین داشتیم و حال
حاضر باید بود منک واقع شود ، عدالت همه باقدّار منک داشتیم ، حالا بدو صوّح منک
دادم ، حیات فردی قدّار بود ، حالا باید منک دادم که زنده هست یا نه .

کنیم سوم ، عدالت منک و قیاس از پنج متقدم استصحاب باین
اجلانیست ، عدالت پنج است ، این منک است که عدالت حاضر من دهم انکه منک
دادم یعنی نرسیده با از من نرسیده باین است ، یعنی عدالت حاضر منک دادم رحم
یعنی دادم ، صوّح و اما اگر منک دادم باین باشد که قیاس نرسیده با از من نرسیده
استصحاب باین اجلانیست ، اما بعد از من قیاس داشتیم علی عادل است ، اما
منک دادم امضا من عادل است صوّح و اما از من طرف تمام

مربوط باشد به حقیقت عادل از او بدو شده است که مربوط به امور
 و احتمال شده به هیچ انجام داده است، اما شده است که، یعنی ۲ سال قبل
 نه از این خبر.

قال میر: اما حق یقین را شتر علی عادل است و تهمت دادن، اما امده
 با توجه به مستندات جدید شد که این آیه در حقیقت آماج حق در حقیقت تهمت
 عادل بود یا نه، نگاشته، یعنی آماج حق را از این خبر بدو امده فقط شد
 و این در حق قدیم شد هم از این خبر روش و روش فقط شد دلیل و در اینجا
 شد و حق آماج شد، امده و الا شد دلیل و در این خبر
 و البته که زفاف نداشت که محل اجاره قاعده حق است، که شد ساری
 ساری که شد به حق سابق و حق سابق با از این خبر بدو
 که یقین شد از این خبر رفته و خبره با آن باشد که اگر با آن گشتی و استعجاب ایجاد
 یقین سابق است و ما گمان است که امده که میر میبرد نیست، پس اگر
 شد ساری بود یا زفاف شد و حق آماج استعجاب جاده نه است.
 پس که زفاف است این استعجاب را قاعده یقین یا شد ساری حر است که در
 استعجاب زفاف حدت دارد، اما قاعده حق زفاف متفاوت است
 که هم استعجاب حدت زفاف متعین در زفاف می شود، در استعجاب باید زفاف
 میقتضی شد که باید متعین باشد، میقتضی شد که حدت حق است که خواهد
 متعین

انگار که در استعجاب کُشم، زبان که مظلوم حجت متقیق داشت بازماند که
 صفت مشکوک، مظلوم گرفتار باشد متعذر باشد. ۲ ماه قبل یعنی در نیمه سال
 است اما این اقبال در حق طرف که صاحب بود که وفاداری را از این
 کرد، امروز شک ندارم که عمل عادل است یا نه؟ زبان که مدت ها در صفت
 متقیق داشت ۲ ماه قبل است و زبان مشکوک است که استعجاب
 مایل به اهل است.

اما در حق نیم: ۲ ماه قبل استعجاب در نیمه سال، اما حالا مشک
 حکیم ایام در ۲ ماه قبل عادل بود یا نه، زبان متقیق ۲ ماه قبل و زبان
 مشکوک ۲ ماه قبل است. این زبان متقیق و مشکوک مدت ها در
 استعجاب مایل به اهل است.

این که در نزاع است، اما استعجاب و قاعده متقیق، در قاعده متقیق زبان متقیق
 و مشکوک مدت ها در.

در این استعجاب و قاعده متقیق ۲ ماه است و این که در سرچشمه است.
 که نیمه: ۱. مقدم زبان متقیق و مشکوک، در نیمه ۲. ام صفت نیمه از زبان
 در این که در نیمه ۳. زبان متقیق باید و زبان مشکوک نیمه باشد اما استعجاب را در
 که

(از شک در زبان مشکوک و زبان متقیق مقدم بود، استعجاب حقیر است)

در استصحاب محمول یعنی سابق را که گشایم بهمان حاکم، اما در استصحاب
محققان یعنی حال ما به بزرگه گشایم و فرض می نمودیم که در نزد تمام این فقیران وجود
داشت، اما اصول استصحاب محققان را محبت نمی دانند و از آنکه به عنوان
مدک بر اثبات اعانۀ نواح استقامه کرد.

تأمل، به طایفه شریف آنکه به فقیر باشد و در نزد فقیری داشته باشد و اموال
داشته باشد (مورد فقیر و ثلثت، به یک، اموال دارد) اموال یکم در
دست طاعت است شرح اجازت ده که در این حالت به این توانز تقهت خودی

طراز اموال فرزندان فقیر که دوست خودی است برادر، در سال ۹۲ یعنی

در کم که این مورد فقیر است و به لواجازه دان ده که فقره را از اموال فرزندان

برادر، اما به برادگان که در سطح از سال ۹۲ فقره بودیم و این کار را از کرم

اما اینست و سند بر آن قاضی محرز است، فقره قاضی به امسال است، اما

و فقره سال ۹۲ بر آن قاضی محرز است، زحمت که فقره بودیم به استقامت است

امروز در سال ۹۲ است و زحمت شکوک سال ۹۲ است که زحمت

یعنی شکوک مستقیم به مستقیم است، آیا قاضی توانست فقیران امسال

سال ۹۲ بکشانند و بکشد بر اساس این هم فقره بودیم و با حق استصحاب

به عنوان اثبات کردیم نه، اما این به با حق استصحاب ثابت نشده

چنین اینست و استصحاب محبت و زحمت به امسال است اعانۀ نواح استقامت

کرد و در اینجا فراموشی منور شد و به فراموشی متعین است.

سفر ششم در صورت متعین و منور شد. این شقوق یقین و متعین شد و در استقامت
بایستی که با این صورت داشت باشد و در صورتی که در استقامت قابل اهل است.

و اما در یقین داریم که در این به حسن به حکم است. الا که در این که در این
قدیر خوش را دارد و اما از آنجا که احتمال در این به حسن به حکم است و با این
صحنه بعد از این که در این به حکم است و اما از آنجا که در این به حسن به حکم است و با این
حالت که در این که در این به حسن به حکم است و اما از آنجا که در این به حسن به حکم است و با این
صحنه در این که در این به حسن به حکم است و اما از آنجا که در این به حسن به حکم است و با این
در این که در این به حسن به حکم است و اما از آنجا که در این به حسن به حکم است و با این
متعین است. این متعین و منور شد و اما از آنجا که در این به حسن به حکم است و با این
یقین داریم که در این به حسن به حکم است و اما از آنجا که در این به حسن به حکم است و با این

در این که در این به حسن به حکم است و اما از آنجا که در این به حسن به حکم است و با این
در این که در این به حسن به حکم است و اما از آنجا که در این به حسن به حکم است و با این
لاحق نیست. در این که در این به حسن به حکم است و اما از آنجا که در این به حسن به حکم است و با این

در این که در این به حسن به حکم است و اما از آنجا که در این به حسن به حکم است و با این
در این که در این به حسن به حکم است و اما از آنجا که در این به حسن به حکم است و با این

کثیره شد و قعره مضرب باشد، نه تقویر. مگر در قعره مضرب است که اگر
 زحان و تناسل استعجاب کرده باشد، این شد و قعره التفات داشته باشد، اما اگر
 و قعره یا مضرب نیافته، شک هم ما مقدار است، مطابق آن تناسل استعجاب
 را برآورده مضرب نیافته باشد.

فان جمع که در خانه بدین آید به قعره دارد که راغونیزید و قعره، اذنی که
 را دادند و غار ظهر را در مسجد خوانند و بعد از اتمام غار ظهر حالا التفات می آورند که
 آیا این وضو ششم و غار خوانم و یا وضو ششم و غار خوانم؟ غار خوانند و ششم است
 نه، غار ظهر خوانند و ششم است، استعجاب هم ظهر، زحان که مضرب یافته
 است که بعد از اتمام غار شک ما مضرب یافته است، استعجاب هم وضو بعد از غار
 ظهر تا این احوال است، هیچ تناسل مضرب نیافته، اما غار ظهر را هیچ غراب نمی کند
 پس برین غارهای بعد وضو ششم، هیچ با استعجاب تر وضو نداشتی و اثر وضو ششم
 و غار خوانند، غار محو باطل است و استعجاب عدم وضو اثرش از غار ظهر
 بود، غار ظهر ~~بود~~ و باید وضو گرفت.

ما ماعد طریقی یافتن قابل اجابت ماعد فرایح که در هیچ از این عمل یافت یافت اگر
 شک در آن که جمع بود یا نه، علت جمع است.

قبل از غار ظهر شد که تدریج وضو مضرب نیافته بود، نه غار ظهر شک و تدریج مضرب
 نه غار ظهر شد که تدریج است، مضرب شد که بعد از غار ظهر بود، بعد از غار ظهر
 جامع فرایح بود، ۸ وضو نداشتی، شک کن که راغونیزید یا نه که بعد از غار ظهر
 شد که مضرب نیافته.

اسماء استصحاب

تیم مثبت دل

کامل و مطابق مستند دارد

اگر آنرا استصحاب کنیم منطبق جزئی باشد که مطابق ندارد ، استصحاب جزئی است
(منطبق با حکم جزئی) استصحاب حیات من ، مدیونیت من در
اما اگر آنرا استصحاب کنیم منطبق حکم باشد که مطابق مستند داشته باشد
استصحاب حکم است مثلاً این من ، تو ، حسن و حسنیه هاست این از
در این صورت استصحاب بقاء این (دفعه خانه ، قبلاً تغییر داشتیم این را در
خانه بوده ، حالاً شک کردیم این از دست یازد که خودی را قسم است .
استصحاب حکم قسم دل ، استصحاب حکم قسم سم ، استصحاب حکم قسم سم
استصحاب حکم قسم دل

کاملاً منطبق که قبلاً است بقاء تغییر داشتیم معان حاصر مستند وقوع
من نور ، من در بقاء این که شک حاصل شود ، من شک در بقاء من
این را است که شک داریم آیا این معنای یمنی که در دفعه این
حق یافته است آیا این نزد ما معنای وجود دارد ؟ اگر بقاء باشد ، حکم بقاء است
از معنای بقاء باید که حکم بقاء است که من است .

مثلاً این من فقط حکم است که دفعه من ، حسن و حسنیه تقی و یمنی ، هر کدام از

این سه نفر که وارد خانه شود و ترا گفت که این که در خانه وجود دارد .

حالا میندسات قبل من ولید خانه شد و هیچ نقیسه دلم من دارد شود
 نقیسه دلم اینج (بعددار این کجاست) در ضمن من تحقق یافته است
 حالا بعد از چند سالت بقی اینج که مورد شک واقع نشود و مشکلا
 اینج است که آیا من که چند سالت قبل دارم خانه شد و هنوز داخل خانه است یا
 نه (اینج روی که کجاست) در ضمن من تحقق یافته است

من کما من در بقی کج (بقای اینج) شک کنیم و مشکلا اینج است که
 آیا اینج کجاست که من در ضمن من تحقق یافته ، آیا اینج مصدق
 و بعددار یا نه ؟ (استصحاب کجاست در ضمن من تحقق یافته)

آگر این صورت اگر استصحاب بقی اینج ما جابری کنیم ، استصحاب
 قسم لعل است
 دنی برای من فراهم که در خانه
 اینج بعددار
 استصحاب جزئی را من توانی اجرا کرد

آگر استصحاب بقی من را در نظر بگیرم استصحاب جزئی است و اگر استصحاب
 بقی اینج ما جابری کنیم ، من است در حود حجت است و قابل اجرا
 صحت اینج اصل استصحاب (شک و نقیسه) بعددار

ضایر یک لفظ من است و معادین مصدق دار (شرط حجت) معجله
 (-) هر ضایر که فرد داشته باشد که گویند ضایر دار پس من ضایر
 ضمن هر ضایر تحقق می یابد ، حالا فرضاً من ضایر در ضمن ضایر به عنوان

ضایر ممکن من تحقق یافته ، اینج شک دلم طرف صاحب ضایر است یا نه

الانح دیقانی فیاضی کرکیم، کہ نامی از انس است کہ آنخ معرقا کل نہ رخ
ظاہر حقیک، یا جنوز حم و بود و دیانہ ؟
فیضی از انس

سینا شک دیقانی کل فیاضی از انس است کہ آیا فیاضی مجلسی کہ کل فیاضی حقیک
سید کرد، صنف برمود است یا نہ ؟ شک عبقلی کل فیاضی

آر استعجاب بقای فیاضی از انس کرکیم، استعجاب کل قسم لعل است و آر
استعجاب فیاضی از انس کرکیم، استعجاب جزئی است .

مالکیت یک لفظ کل است، عید مالکیت زینج باشد، عید خانہ و عید سانی
سین مالکیت دفع هر سانی حق مریاید، حالہ قیداً طرف زینج دانہ و کل

مالکیت دفع زینج حق یافتہ است، اما عیداً دیقانی کل مالکیت شک
یا معرقا کل سانی

حاصل و نہ (نہ انیک مالکیت زینج است یا نہ) شک دلام مالکیت است یا نہ .
نصف از انس زینج بدادگا، شکات کرکیم، از انس مرد کرکیم بدادگا، بدادگا طبعکارم
حلم با نی و بدادگا، احضرت کرکیم، در نی بدادگا طبعکار است اما نی

عصرم، کل مالکیت بر تاف و حور است و کل دانہ قیداً زینج دانہ
است، اما با انس اولا، کل مالکیت مورد تدبیر واقع نہ، شک کرکیم طبعکار

آیا زینج کہ دانہ صنف حم دارد یا نہ، مدافع متا شک دیقانی کل مالکیت

نامی از انس است کہ آیا زینج صنف حم است یا نہ ؟ کرکیم تاف بہ استناد استعجاب

کل مالکیت، ادعای امبار را رد کرد، استعجاب کل قسم لعل است، انہ با

استصحاب بقای مالکیت بر فرض یا استصحاب جزئی هم در این مسئله داخل گشته
~~استصحاب بقای مالکیت~~

قسم دوم: استصحاب حکم قسم دوم، گامی که این که قبلاً متبیین بود و نیست
 به آنخ دانستم شد به بقای آن که این دانسته شد بقای آن را این است
 که این دانستم که آنکه نزد یا مصداقی که حکم دفع آنخ تحقق پیدا کرده،
 این مصداق بوده که از سیر است یا آنخ مصداق بود که باقی است.
 که از سیر است
 باقی است و حکم باقی است.

من دانستم حکم که کدامیک مصداق سیر اگر بوده.

اگر حکم دفع مصداق باقی مانده تحقق یافته باشد، که مصداق اولی اما نه دانستم
 از سیر رفته باشد که مصداق دوم
 کدام بود

فرضاً از عدد دوم فرد در داخل خانه شد، پس که آنخ تحقق یافته که انسان
 در خانه است. حاله دیدیم که از این خانه خارج شده، و در هر قسمی که داخل خانه
 آنخ هست یا نه ۱۵۹

شد به بقای آنخ در داخل خانه اما از این است که من دانستم فردی که از خانه
 در خانه شده آیا معلوم بود یا حسی بود، اگر فرد از خانه آموخته بود، خلیج
 شده از سیر رفته، اما اگر حسی باشد، که آنخ در هر صورت در داخل خانه
 است. اما ما نمی دانیم چه می بود

پس شک برقرار می‌گردد تا آنکه از این است که نمی‌دانیم این فرد است که با آن است
یا آن فرد است که از این است.

اگر استصحاب بقای این را جاری کردیم، استصحاب هر قسم هم است و اگر
استصحاب بقای علی یا قیاسی را جاری کردیم، استصحاب هر قسم است که
استصحاب جزئی مابین این نیست، اما استصحاب بقای این و هر حکم
است و مابین این نیست. استصحاب علی نیز نمود هیچ نتیجه‌ای در حد
نیست، این به هیچ نتیجه‌ای نیست و در حد لاف است. پس استصحاب
جزئی مابین این جاری نکرد و در استصحاب علی را می‌توان جاری نکرد.

یا حدیثی که است حدیثی از این است که با اینها نیز می‌تواند در حدیثی که
عند خود، یا می‌تواند خارج شود و در حدیثی که در حدیثی که
محقق می‌شود، به همین خیر نتیجه می‌رسد، حدیثی که در حدیثی که
شک برقرار است به بلور می‌رسد (موج نمی‌تواند حدیثی که محقق شده از نوع لغو بوده
یا اگر که می‌تواند است).

مانند این معصوم از کدام نوع بوده؟ اگر استصحاب هر حکم حدیثی را جاری
کنیم، استصحاب هر قسم هم است و استصحاب جزئی مابین
احزاب نیست، در حدیثی که این نتیجه می‌رسد و در حدیثی که
استصحاب حدیثی که مابین اینها نیست (موج نمی‌تواند حدیثی که در حدیثی که
STYLE UP! BRIGHT STAR

در حقیقت احکام و آثار که مشترک بین حدیث اکبر و احقر است باید در حدیث
 شود، مثلاً است (در حدیث) جواز نذر، پس اگر استعجاب کنی را جاری کنیم
 ، احکام اعتقاد هر کدام را لازم است اجرا باشد، مثلاً توقف بر مسجد
 در حدیث اکبر بنابر دفع بود ده من استعجاب حدیث اکبر جاری شده و باینکه
 به عدم توقف بر مسجد حدیث اکبر جاری شده و باینکه
 ملکیت که است در دفع هر قدر ممکن دفع بود، اگر ماه را بخیر بر آید و مشورت
 ملکیت ایجاد شد اگر که به نفع بود باینکه ملکیت تحقق یابد، حلال
 ملکیت تحقق یافته دفع بود از افراد، در دین طرف یا کالا را ضربه یا به او
 حبه را دوازده، پس ملکیت برایش تحقق یافته، اما اگر انتقال دهنده آن بود
 پس گرفته است و دفع کرده و در بقا ملکیت ایجاد شده، مثلاً اگر
 در بقا ملکیت این است که در دین فرد یا مصدر حق که ملکیت بر دفع او تحقق
 یافته حبه بود که با دفع یک طرف از دست رفته یا بیع بود که با دفع یک طرف
 از دست رفته بود اگر چه باشد که هر که از دست رفته خود حق هم از دست رفته
 اما ما نمی دانیم حبه بود یا بیع، اگر استعجاب بقاء ملکیت را احقر اجرا
 کنیم استعجاب ملکیت هم عدم است.

استعجاب ملکیت دفع حبه یا بیع را نمی توان جاری کرد.
 در آن استعجاب کنی را اجرا کردیم احکام و آثار مشترک بین آنها حکم نداشت

که بعضی وقت نذر کرد
 اما احکام اعتقاد غیر
 حق استعجاب کنی را اجرا کردیم

استصحاب کل قسم دوم: گمان می‌کند که قبلاً متیقن بوده حال حاضر سودمند
 قدر در واقع شده و این شد گمان از این است (بنا بر این) هر قدر
 در این نزدیکی معتقد که در دفع آن تحقق یافته از این است و در
 انجام آن احتمال در هم می‌گردد و در جابجایی آن شده باشد، احتمال
 بقای کل ماحول در هم

از استصحاب بقای کل ماحول گمان، استصحاب کل قسم دوم است.
 قبلاً متیقن داشتیم که در واقع شده، با ورودی، که این تحقق یافته
 این در هم عمل خارج شده، همان انجام آن که احتمال در هم قبل از ورودی یا خارج
 با ورودی یا خروجی، احتمال در هم که این دفع آن نزد جابجایی شده باشد
 باشد.

از استصحاب بقای آن انجام گمان استصحاب کل قسم دوم است، اما
 استصحاب کل قسم دوم چیست؟ یعنی بدانند که این استصحاب
 با این احتمال که در هر دو در خانه شده باشد، این توان استصحاب بقای
 آن انجام را کرده، صحت متیقن و مشکوک در استصحاب باید یکی باشد
 حاکم که این بقا است. صحت کل دفع هر دو با کل دفع فرد نیز در قیاس
 این دفع می‌گیرد فرد و مشکوک است (متیقن است)، مشکوک
 ما این دفع صحت است که فرد در مصداق دیگر است.
 کل هر فرد

پس متقین و مشرک و منافق است .

مثال حقود . ولایت لغوی کل است . یعنی فرد یا مصلحتی غیر نسخ هم و باید
در نسخ جنب هم به وجود آید ، یعنی نسخ هم به وجود آید .

حال که ولایت مبتداً یعنی غیر نسخ ایجاد شده بود ، الا در بقای این کل ولایت
تردید کن ، مثلاً در بقای ولایت این است که هر چند بقای درام او پنج معصیان
که کل ولایت بر آن تحقق یافته است از زیر دست (بجهت نسخ بلوغ رسید)

اما بر افعال کننده بجهت ام معین است در نسخ جمیع دلایل و حکم و مانع شد
دارد که آیا بر این بجهت ولایت در این ؟ و بجهت معین است یا نه .

پس معصیان که کل ولایت در نسخ تحقق یافته از زیر دست ، اما مصداق جنب
مطرح شد . پس مثلاً در بقای ولایت درام ، اگر قاضی به استیلا استعجاب کل
ولایت ، ولایت را بدست ، استعجاب کل قسم است و ولایت در حجت نیست .

جنب ولایت در نسخ غیر نسخ (متقین) با ولایت در نسخ جنب (مشرک)
متفاوت است . ~~مشرک~~ متقین و مشرک و منافق است و حجت نیست

مگر آنکه مشرک بر وجهی غیبی در متقین باشد که در این صورت

و منافق است (اشکال دارد بر استعجاب کل قسم دوم) مثلاً بر وجهی متفاوت حد
نسخ است

ضعیف تر جنب است
این جانب باید ملاحظاتی

امانت یک لفظ کل است ۲۲ معصیان دارد ، امانت مالک ، امانت شرعی

نواخواندن را به عدت کمال اطمینان و در باطن مستحکم و در ظاهر محسوب آن نمود
 دفع امانت تحقق یافته ، پس هر امانت دفع امانت ماکله تحقق یافته و
 کمال تمام شده و عدت امانت یافته ، نه ماکله سرانجام ماکله آن رسیده
 ماکله این پایه که ماکله را به بود و حیدر . حله ماکله ایا با این شرایط این
 حیدر باشد ؟ آری ماکله امانت در دریا نه ؟ چنانکه ماکله در امانت
 این است که امانت در دهم که حیدر امانت ماکله با اطمینان کمال است
 است ، با این اطمینان در دهم فرد در دهم به نام امانت شرعی یا قانونی یا شرعی
 شده باشد ، ~~احاطه~~ شد به امانت امانت به عدت آن ، در این شرایط آنرا استصحاب
 بقای امانت را جاری کنیم ، استصحاب که هم در دهم است در اینجا که
 حجت است مبنی بر امانت شرعی و ~~حکام~~ امانت ماکله است در حقیقت که
 قوی از امانت از سوی ماکله است در امانت قانونی و شرعی ، با این
 روی تمام مقام است . پس نتیجه امانت دفع امانت ماکله و
 حکم امانت دفع امانت قانونی یا شرعی است .

تقریب بند در استصحاب

استصحاب در دهم

استصحاب حدوثی، وجود یک معلولی، حکمی و... را استصحاب کنیم.

استصحاب بقاء عدالت، بقاء داور، بقاء موجب غایب جمع

اما اگر عدم حکم یا معلولی را استصحاب کنیم، قداً تعین داشتیم خبری و وجودی نداشتیم

الان شک داریم وجود دارد یا نه. اگر استصحاب عدم را بجا می‌کنیم، استصحاب عدمی انشائی

استصحاب عدم دفع، استصحاب عدم فوت، استصحاب عدم توانایی نزدیک

بر وقت دیدن قداً بخواهیم بر وقت ندانسته الان شود که شایسته است از مع

شده باشد.

اما در این استصحاب (عدم) شک است در برخی منکرانخ انرا صحت می‌دهیم

نیاز به اثبات ندارد و آنچه که نیاز به اثبات دارد وجود است.

این در صورت اصل عدم است. و خبری که گفتیم استصحاب عدم نداریم.

اما برخی می‌گویند استصحاب عدم وجود دارد با اصل عدم فرق دارد، هر چند تقریباً

یکه است اصل عدم فوت و استصحاب عدم فوت یک نتیجه را می‌دهد.

فروق اصل استصحاب این است که به لحاظ احوال استصحاب عدمی ملاحظه

حالت سابقه شرط است (صحت یک مسبوق به تقیید سابق بایر باشد)

اما به لحاظ اصل عدم نیاز به در نظر گرفتن حالت سابق نیست.

اصل تاخر حادث با اصل عدم شباهت دارد و آنجایی که قابل احوال است که

تقدم و تاخر در مضمون که اتفاق افتاده باشد به گونه‌ای که در حالت دارد

سے دو صورتیں کہ تحقق یافتہ است تاریخ میں معلوم و تاریخ دہریہ مجید است
 شہید و سید کہ لازم است مہر و ہر وقت حودت گشت، تاریخ
 فوت میں (۹۶) اگر ۹۶ است اما نہ سید معلوم است، اصل تا آخر حادث
 حہ، حادثہ کہ تاریخ آخ مجید است مقرر از دہریہ
 اتفاق افتادہ، یک طرفہ بر این است کہ سید بعد از تاریخ دادہ
 پس سید از سیدانش برد تابت اول است حجت است و اصل این است کہ
 آثار و نام من است، یا دوست نامہ درم از یک فرد، یک تاریخ
 دادہ یک بدین تاریخ در مقام باجم فرق دادہ، اصل تا آخر کہ
 ہ تاریخ بعد از وصیت نامہ تاریخ مذکور شدہ و بدین تاریخ اعتبار دارد
 و تا سیدانش یک تاریخ نام مذکور، اردی بہ تاریخ، در اندام تاریخ بعد از
 عدل است و من تاریخ یک شخص من ۱۴۴۰ و حریم اول تا آخر کہ
 در بعد از ایجاد شدہ، و من طرف حق نہایت ایراد کنند، صاحبانہ
 بدین تاریخ بدین اعتبار است، یک دوست نامہ، من دوست نامہ
 طرف نہ تواند حریم وقت است نامہ من است کہ
 مطابق ہا من وصیت در نامہ من است
 اصل معلوم من من ہاں تو سید را ۹۶ شہد کہ من بہ فوت کردہ کہ
 استحقاق اصل معلوم و اصل معلوم، بر معلوم فوت سید معلوم نہ کردہ

حالت دوم ← تاریخ هویدادش مجنون باشد ، پیر و پیر که فوت کرد نیز تاریخ فوت

هیچ کدام معلوم نیست ، نه پیر و نه پیر در اینجا بولعل تأخر حادث داریم

اصل تأخر حادث در جانب پیر است ، پیر بعد از پیر فوت کرده .

پس پیر ارشد بود . اصل تأخر حادث در جانب پیر است ، پیر بعد از

پیر فوت کرده ، پس پیر ارشد بود . که باجم تعارض دارند که الدلیل که اذا

شرب لا تعارض تسلطاً ، درو تا اساتذگان شوند (عرضه بر برخی جاهلان من ساقط

فوت فرق نمی شوند مثلاً درو تا اساتذگان موجب مخالفت با تعارض تکلیف نباشد

یا هم باشد

را نفع است درو تا اساتذگان

استوار شده است

درو تا اساتذگان

که در اول مذکور است

به تعبیر تعارض در استصحاب (عبره و بعد از) و تعارض دو تأخر حادث است
درج

استصحاب هم فوت پیر از فوت پیر که پیر ارشد بود .

پیر - پیر - پیر - پیر - پیر ارشد بود .

معمول

استصحاب حیات پیر از فوت پیر که پیر ارشد بود .

پیر از فوت پیر که پیر ارشد بود .

اسماء استعجاب ۲، قسم بار صبر و قن بر سر کرم، شکل کبر استعجاب
تقسیم: استعجاب ۳ ساله است.

استعجاب ساله: آنچه را که استعجاب گویند یک سطح باشد، اگر چیزی
استعجاب گویند، حکم باشد، استعجاب حکم فراموشی است. استعجاب بقای دین
قبلاً تغیر داشتیم طرف بدین بود (الای) شکر دارم دین خودی را یاد دانه استعجاب
ساله است یا استعجاب بقای دین، بقای حیات مقتدره است

استعجاب و هر یک از جبهه در غریب است استعجاب حکم است، استعجاب
بقای دین نفع، یا بعد از بدیع نفع و بعد شده، حاله علی که زود سرزد شد
علم ناسته شده یا نه، استعجاب و بعد نفع و طرح و شود حکم است
استعجاب بقای حرم، قبلاً این جامع نوشته شد حرام بود، و چون خرم
این شد دلم نوشید (این حرام است) یا نه، و چون احتمال دهم که آ آینه
و تبدیل به سر شده باشد، اگر خراب باشد حرام و اگر سر شده باشد حلال است
استعجاب بقای حرم، حکم است.



استعجاب حکم خودی را چند بیت تقسیم است.
۱- استعجاب حکم کلین
۲- استعجاب حکم دین

اگر حکم به استصحاب کنیم، حکم ممکن باشد، استصحاب حکم ممکن است.

قبل از این حکم ممکن بود

کاملاً حکم به استصحاب کنیم، افکار است، استصحاب بقای ملکیت، بقای جزئی

بقای خاص - قبلاً بقای ذاتی خاص بود، الان شد حکم خاص جزئی است

یا برین دوز شده، قبلاً از هیچ موردی رویت داشتند، الان شد حکم که زوایا

دارند، استصحاب بقای ملکیت، قبلاً ملکیت کامل بود، حالا ملکیت

که جزئی ملکیت باشد.

استصحاب حکم از یک حکم دیگر قسمی هست.

اگر استصحاب حکم عقل (حکم عقل)

استصحاب حکم شرع (حکم شرع)

اگر دلیل حکم ما که استصحاب کنیم عقل باشد، استصحاب حکم عقل است

به استصحاب بقای غیر حکم، حال عقل یا حکم عقل لازم.

قبلاً عقل حکم را صادر کرده، بنام قبلیه پیشی دروغ، دلیل قبح دروغ و بی‌سبب

آنست که دروغ (مثلاً که قبح است، شرعاً قبح است) دلیل حکم عقل

است، در حال حاضر در قیاس حکم عقلی شد، حکم از وجه اینست که دروغ

که الان در خود به مصلحت است، پس حکم کنیم آیا این نوع حکماً

تبع و شرفاً حرام است یا نه ؟ اگر استصحاب قبح بودن دروغ و عیب آن
 شرعاً جایز کردم ، استصحاب حال (حکم) عقل است ، اما اینکه آیا استصحاب
 حال (حکم) عقل بعد از دانستن ، بیایم بکنار آن و توجیهی بکنیم
 حکم عقل هرگز مورد تردید واقع نمیشود و در بقاء حکم عقل هرگز تردید نمیکنیم
 حتی عقل در تشخیص مصادیق اشتباه نمیکند و مناط فلسفه حکم
 خودش ظاهر دانسته و اصل حکم برین هم مبنی قرار گرفته ، اگر گفته قبح است
 در دانه برین مطلق مدعی ظاهر کرده یا مدعی باقیه حال ، پس عقل در تشخیص
 مصادیق اشتباه نمیکند و از مصادیق که بر آن حکم صادر شد ، حجت حکم
 بقا دارد و اگر بعضی حکم صانع رفعت حکم نبرفته ، پس در بقاء حکم
 عقل دچار تردید نیستیم بنابراین استصحاب بقاء حکم عقل به معنی است .
 اما استصحاب بقاء حکم شرعی ممکن است مورد تردید واقع شود در آنجا
 که گفته که آیا این حکم شرعی که قبلاً بعد از دافعه ادله حسیانه در دل
 شرع این حکم را برین هم مبنی قرار گرفته و مناط این حکم چیست
 مثلاً غایب چه که خدا گفته قلم است ، یا نه دانسته برین غایب چه بودن
 یا غایب چه باقیه حجت شرعی گرفته ، یا نه دانسته پس در بقاء حکم شرعی تردید
 حاصل نمیشود ، پس اگر حکم واجب برین غایب چه مطلق باشد ، حکم باقیه
 و اگر باقیه باشد واجب نیست ، پس در بقاء حکم شرعی شک و تردید
 ندارد و در وجوب استصحاب با جایز کردم ، استصحاب بقاء حکم

استعجاب حکم شرعی صحیح دین مکہ شریف است
 شکل زیر قسم ، الاستعجاب { الاستعجاب معقوف
 الاستعجاب رافع

معقوف : یہ منہ کے قائلیت حشری دہری بقاد دوم لفظ نہت و حشری کہ
 تحقق بیان کنیزیک منہ کے قائلیت بری بقادد ، افاکامی معلوم است
 کامی مشغولیت

مداقہ نکاح دائر ، منہ کے استداد بری بقامشغولیت است ، اسم
 عقد دائر است ، یہ معقوف نہ مشغولیت . یا عقد نکاح موت
 یک سالہ ، استداد بقانی یک سالہ است ، عقیدہ یک سالہ معقوف
 نہت یا حشری منہ کے سرور است . یا فیلیہ تحقق بیان کرد کہ
 موت است و اگر تاخیر بیندازد از سر نو دور .

یہ : معقوف نہت منہ کے استداد بری بقاد دوم کہ کامی معلوم
 است و کامی معلوم نہت ، سوا عمرات حدود ۷۵ سال است
 و بری معقوف دائر حکم موت فرض در ۷۵ سالہ حاصل نہت و تا
 ۷۵ سالہ استعجاب بقای حیات جاریہ ۷۵

رافع بہ حشری منہ کے معقوف را از سر نو بدو معقوف رافع

مهره ، متدا طلاق رافع نکاح و زوجیت است . نکاح در زوجیت دانند
اما طلاق به رکنی قائم می دهر . بیار رفع و افع و اکتی به بعد آمد بر اثر قه
بیع است و اگر از بیار رفع استفاده نشد مالکیت استرک دارد . کسی که
مرتکب جرم حدی شود مستوجب حد است و مقفول بر این اجزاء حدی
شده ، اما توبه می تواند به این مقفول یا باخی در حد توبه رافع حد است
(آخر حق از قمار ~~نیست~~ یا نه باشد و رافع حد است)
نکاح از این را بر زنی که کند و اگر با دو طرفه بیار ۲۴ سال کاره کند و زنی
است و امتحان نوشته بودنی را دارد ، اما ممکن است قبل از ۱۶ سال
نامش را شود و طوفاً رافع است .

نکاح در وقت اگر مقفول شد و اگر در نکاح مقفول معلوم نشد و در این
نکاح در این و نه در این چیز که به بعد آمد ، قید در این و نه ادله می باشد
متدا عقد نکاح صورت پذیرد ، اما این در این این عقد نکاح چند سال بود
آیا قابلیت و امتداد داشت بر یک سال یا دو سال . پس وقت در مقفول
شد در این بعد از یک سال تدریج در بقای نوبت ایجاد می شد ، (یا یک سال
که بعد می شد که چون یک بود) استصحاب بقای زوجیت در این
شرایطی که شد در بقای مقفول در این و نه در استصحاب در صورت که در مقفول

یا عترت گاه ایجا دهنه، این دایم دایم بود یا یک ساله، بعد از یک سال که در بر
 بجان نهد به بود و این اگر پس از انقضاء یک سال استعجاب بجان
 زحمت را اجرا کردم، استعجاب در صورت شد در مقتضی است. یا حق
 ضایع فخر ایجاب شد که من دایم فدای است یا غیر فخر و مانند حم آسانه
 کرد پس اگر نه فخر فخر استعجاب نکرد، شد در بجان ضایع به بود و این
 در صورت آخر، اگر استعجاب را اجرا کردم = استعجاب در صورت
 شد در مقتضی، بجان ضایع -

در اندک استعجاب در صورت شد مقتضی حجت است یا نه، نیز احوال
 اعتدال است، پنج افسار حجت من دایم، الفا احوال حجت من دایم.
 کما حق وقت که در مقتضی کردید ندارم، بلکه در رافع کردید دارم. من دایم عترت گاه
 دایم است پس مقتضی است تا آخر عمر است، لکن در موقع طلاق دارم که رافع
 است. من دایم طلاق واقع شد یا نه، اگر در این صورت استعجاب بجان
 زحمت را اجرا کردم (نیز در این کردم) که اینجا هنوز زوج است (استعجاب
 در صورت شد در رافع خدا بود.

یا شد دارم حرف جرم ایلم داد و مستوجب حد است، لکن
 دارم که توبه نکرد یا نه، توبه رافع حد است، استعجاب بجان حد در رافع

یا ضار رفع ملک است. طرف کالا را خیر و ماکه شده، العا شک در رفع
 ضار رفع دارم. آیا خود ندا لغیر در صورت معروض حق ضار داشته، رفع
 کرده یا نزاع منقذ شده. استصحاب بیان ماکه در صورت شک
 در وقوع ضار، استصحاب درست شک در رفع خواص بود که اینرا
 محبت دانند.

کما حد در مقصود و رفع شک ندارم. بلکه در ارفعیت رفع شک دارم. یعنی
 شک دارم که آیا ارفع که تحقق یافته، نتایج ازین بر وجه مقصود و ارفعیت
 ملازمه آید؟ ملازمه نه گنج دانند است. و در این طلاق ملحق شده، ارفع
 شک دارم که آیا این طلاق با ارفعیت داشته باشد. شک در ارفعیت طلاق است
 چون هر طلاق ارفعیت ندارد و طلاق با ارفعیت شرایط دارد، از جمله اینکه
 در ظاهر غیر موافق باشد. ارفع طهر که در رفع و نزدیکی کرده باشند، شک
 دارم در طهر موافق بود یا طهر غیر موافق. آیا در این طهری که واقع شده نزدیک
 کرده بودند که اگر نزدیک کرده باشند طلاق باطل و حرام است و طهری که واقع
 شده و ارفعیت ندارد، شک دارم در طهر موافق بود یا غیر موافق. اگر در این
 شرایط استصحاب جای ارفعیت را جای نکردم، استصحاب درست شک
 در ارفعیت رفع است. یا توبه، توبه شرایط دارد، و در این طرف توبه

SUBJECT:

YEAR: MONTH: DATE: ()

گروه، افانز دانم قبل از اقدام سینه بود (رافت در) یا بعد از اقدام سینه
بعد (که رافیت نبرد) استعجاب بقا حذر در این شرایط، استعجاب
در صورت شک در رافیت رافع (توبه) افواصد بود.

که این استعجاب سهولت یا نامعومت در تعارض است. استعجاب در صورت
بقای زوید، اگر نگذارم که طلاق واقع شود صحیح بود یا نه، استعجاب
در صورت شک در رافیت رافع است، اما قاعده صحت در توبه، اطلاق صحیح
واقع شود در زوید نیست.

معارف استعجاب، حکم مهم بر استعجاب است. در رافیت رافع صحیح
تعارف بر آن است.

تعارف استعجاب

گاهی در تعارف با خودی است، گاهی با سایر اصل علیه گاه با انانیت
در هر سه قسم بر آن است.

تعارف با تعارف / تعارف با اصول علیه / تعارف با انانیت

تعارف در استعجاب :

اگر در استعجاب با هم تعارف داشته باشند، گوییم مقیم است، تعارف
استعجاب در حالت دلد، گاه در استعجاب که با هم در تعارف اندر یکدیگر
در یک صبیح است در این صورت استعجاب بهی بر صبیح تقدیر دلد.

STYLE UP! BRIGHT STAR

دایم است و اگر بالاستغفار آب را پاک کردم . دایم نیز پاک نه شود .

[illegible]

لحظہ
یا وسیع دلیم اجمالاً درین یکے از این دو با معانی قر و دجیس، جنس و
اما درین دلیم کلام یکے. (انجام) و استعجاب دلیم. استعجاب طهارت طرف
اصل و نوع، طرف وسیع لحاظ است. استعجاب طهارت پس در نوع
طرف هم لحاظ است. اما ما اجمالاً درین یکے جنس و استعجاب
پس نیز تواتر هر دو با یک باشد و ما هم در تعارض اند

یا هر دو جنبه بود و اجمالاً دانستم یکی ~~میانگین~~ ^{میانگین} است. استصحاب اولی ~~میانگین~~ ^{میانگین} است.
 جنبه مانده است. با استصحاب دوم در جنبه مانده است. در میان دانستم یکی ~~میانگین~~ ^{میانگین} است.
 چه کار کنیم؟ آهسته آهسته اگر عمل به هر دو استصحاب مخالفت قطعی با تکلیف نیست
 به هر عمل کنیم در غیر این صورت هر دو از اعتبار باطل اند.
~~میانگین~~ ^{میانگین} قطعی
 در قریب و استصحاب ثبات دل و دین و در غیر این صورت هر دو اصیحا است.
 احوال هر دو موجب مخالفت قطعی با تکلیف نیست. لذا در اولی اگر به هر دو عمل
 کنیم موجب مخالفت قطعی است. یعنی هر دو آب را طاهر بدانیم، و هیچ اطلاق
 یکی نیست است پس قطعی از این دو جنبه استصحاب ~~میانگین~~ ^{میانگین} هر دو موجب
 را معترف کرده ایم. اینجا چون نمی توان به هر دو عمل کرد استصحاب است.

تعارف استصحاب با سایر اصول عملی

تعارف استصحاب با اصول عملی (برائت، تحمیل، اصیحا و ...)

~~استصحاب~~ استصحاب ششم بر سایر اصول عملی است. در مورد تعریف ورود است

و با اصول استصحاب مفعول بر این برائت یا تحمیل یا اصیحا باقی

نه مانده است (به قولی بین همین است) چون استصحاب جزو

اصول معجزه بود و آنرا از این کشف از واقعیت می کرد و در واقعیت

چرخ صاحب جان لغت بود ، امانت باطن و جان پس بر جسد . حال آنکه من فراموش
 پس بر جسد ، خوف که نه اولی (رفاخ) معتبر بودم و من (الله) معتبر نیستم . پس
 صلاحت تکمیل تر فرستادم برادرم ، اما مانند دلم که آریا طرف راست آن سر و پا نه
 و شک دلم که چنانچه مال به خودی بر جرم یا به دلش بر جرم . ~~لغت~~ گفتند ما
 و خوب بر برداشتن مال در وجه جمع هستی است . اما نه گفتند به شک دلم که
 به دل جرم یا به خودی ، اما چنانچه اگر جمع نیز از طرف سبب میگردد است
 جمع من نیز هم مال ما به خودی که بر جرم به دل . اما استعجاب آن سر و پا
 بر بقیان نفاخ است و به دل بود ، که استعجاب تنها دل و بر جرم بود .
 تعارف استعجاب با تخریم حسرت است . چنانچه تخریم شد در ملک به و بر جرم
 به چنانچه که لغت و ملک نه است . شک نیز معذور است یا شک در جرم و حسرت
 آنرا شد در ملک به تخریم یا حق داشته باشد ، اندر ملک به از سر نه دارد
 شک در جرم الی شک آخر رفاخ که من دانستم آخر رفاخ یا غیره فطرت است
 و شک نیز معذور است با عدم احوال نیست به یکدیگر ، اگر اهل تخریم است
 از طرف استعجاب که نه حق تا دیرند معذور و لغت بود ، از طرف بقیان و جرم
 معذور است و بقیان رفاخ است . استعجاب نیز نه معذور و لغت
 تخریم نه معذور ، استعجاب مقدم بر تخریم است و در این معذور
 که شک در آن با معذور و در آن تخریم معذور و از تخریم معذور